

آزانتشارات نهضت مقاومت ملی ایران

محمد مصدق در محکمه نظامی

کتاب اول

(جلد اول)

به کوشش:

جلیل بزرگمهر

فهرست سئدرجات جلد اول

| پنچ | دیناچه |
|---------|--|
| بیستونك | بخش اول: تعیین وکیل و مقدمات معاکمه |
| ۱ | بخش دوم: بازرسی |
| ۲ | جله اول |
| ۷ | « دوم |
| ۲۱ | « سوم |
| ۲۳ | « چهارم |
| ۲۴ | « پنجم |
| ۲۵ | بخش سوم: کیفرخواست |
| ۲۷ | متن ادیانامه دانستان ارتش علیه دکتر مصدق و سرتیب ریاحی |
| ۶۳ | ضمائم کیفرخواست |
| ۷۷ | بخش چهارم: صلاحیت |
| ۷۹ | جله اول |
| ۹۹ | « دوم |
| ۱۱۲ | « سوم |
| ۱۵۵ | « چهارم |
| ۱۸۹ | « پنجم |
| ۲۱۶ | « ششم |
| ۲۳۲ | « هفتم |
| ۲۵۵ | بخش پنجم: آن مرد |
| ۲۵۲ | جله هشتم |
| ۲۷۹ | « نهم |
| ۲۹۸ | « دهم |
| ۳۱۲ | « یازدهم |
| ۳۳۵ | « دوازدهم |
| ۳۵۱ | « سیزدهم |
| ۳۷۵ | « چهاردهم |
| ۳۸۸ | « پانزدهم |
| ۳۹۹ | « شانزدهم |



باس طبعه شایسته جناب آقای ریگ بزرگوار که منتهی این حدت در ده دلاوری
و کبر و نظر قلمی این عکس آثار خود را به این تقدیم میکنم و عرض میکنم این را همگی در
حدت برهن عزیزم امام احمد کربکانی ۱۳۲۱ دگر هر عرض



۱۲- روز اول دادگاه، ورود به کمک سرهنگ بزرگمهر یمان. سمت چپ: سرگرد بلاری
محافظ دکتر مصدق.

دیباچه

در روز یکشنبه ۱۷ آبان سال ۱۳۳۲ (هجری شمسی) محاکمه دکتر محمد مصدق در يك محکمه نظامی در سلطنت آباد یکی از مراکز نظامی واقع در شمال شرقی تهران آغاز شد. اتهام او سوء قصد به منظور برهم زدن اساس حکومت و ترتیب وراثت تاج و تخت سلطنت و تحریص مردم به مصلح شدن بر ضد قدرت سلطنت بود. این اتهام از اینجا ناشی شده بود که دکتر محمد مصدق در روز ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ در مقام نخست وزیر فرمان عزل خود را از نخست وزیری که از طرف محمد رضا پهلوی صادر شده بود مورد قبول قرار نداده و اجرا نگذاشته بود.

هنگامی که در ساعت يك بعد از نیمه شب روز یکشنبه ۲۵ مرداد سرهنگ نعمت الله نصیری فرمانده گارد شاهنشاهی همراه گروهی مسلح به منزل دکتر مصدق مراجعه میکند و فرمان عزل نخست وزیر را تسلیم مینماید دکتر مصدق دستور بازداشت او و همراهان او را صادر میکند و همزمان برای سرکوبی افراد گارد شاهی که با تانک و سایر وسائل زرهی به مراکز مهم نظامی هجوم آورده و نیز اقدام به بازداشت نزدیکترین همکاران دولت او کرده بودند فرمان مینهند. دکتر مصدق این عناصر را به عنوان کودتاچیان معرفی میکند و شکست کودتای ۲۵ مرداد را رسماً از رادیو اعلام مینماید و دستور تعقیب کودتاچیان را صادر مینماید.

سه روز بعد یعنی در روز چهارشنبه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از اوایل روز جمعی از مزدوران دربار شاهی و سازمانهای جاسوسی خارجی که با پول خارجی گروههایی از اوباش و افراد پست و شرور را اجیر کرده بودند با هماهنگی و همکاری واحدهایی از ارتش که مخفیانه سازمان یافته بودند به خیابانهای تهران ریختند و مراکز تجهیز مردمی و روزنامه ها و احزاب طرفدار دکتر مصدق و سایر اماکن مورد نظر را تخریب نموده و به آتش کشیدند و با تخریب و غارت منزل او که مقر نخست وزیر نیز بود و قتل و جرح مردم بسیار حکومت دکتر مصدق را ساقط نمودند. گرچه شاه و یابادی او و مطبوعات وابسته کشورهای انگلیس و آمریکا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را قیام ملی نام نهادند ولی اسناد و مدارکی که بعد از آن زمان در طول سالیانتمادی انتشار

یافت ماهیت وقایع آن روز را بنحو واقعی آشکار ساخت. خاطرات کسانیکه علمدار و سرچنبان وقایع روز ۲۸ مرداد بودند در مطبوعات داخل کشور و اطلاعات و تفسیرها و گزارشات مستند مطبوعات بین‌المللی از جمله انتشار کتاب کریمیت روزولت نشان‌داد که کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ در ایران توطئه‌ای بود که با مشارکت شرکت سابق نفت انگلیس و ایران و دستگاه اینتلیجنس روس انگلستان و همکاری و تأیید وزارت خارجه انگلستان و ایالات متحده آمریکا و سازمان اطلاعات و جاسوسی آمریکا (سیا) طرح‌ریزی شده و توسط سازمان سیا با فرماندهی کریمیت روزولت که از مسئولان عمده سازمان مزبور بود و ابادی جاسوسی انگلیس در ایران و مزدوران شاه و سایر عناصر هیئت حاکمه ایران بسورد اجرا گذاشته شده بود. اعتبار مالی این کودتا از طرف دولت آمریکا تأمین و توسط سیا پرداخت گردید. مبالغ پرداختی و چک بانکی و مشخصات آن و چگونگی تبدیل ارز همه افشاء و علنی گردید. در واقع یک توطئه وسیع و عمیق استعمار جهانی با پول و کمک عوامل جاسوسی و بدست‌آب‌ی داخلی در روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ حکومت مردمی مردمی را که در تمام عمر برای استقلال کشور و آزادی مردم میهن خوش کوشی کرده بود از مسند قدرت فروانداخت.

دکتر مصدق در روز هشتم اردیبهشت‌ماه ۱۳۳۵ (هنگامیکه حدود هفتاد سال از سن او می‌گذشت) بر اثر رای تمایل نمایندگان دوره شانزدهم مجلس شورای ملی به‌مقام نخست وزیری انتخاب گردید و تا روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بمدت دو سال و سه‌ماه و بیست روز در این مقام باقی ماند.

او در ۲۶ خردادماه سال ۱۲۶۱ هجری شمسی (۲۹ رجب سال ۱۲۹۹ هجری قمری و ۱۶ ژوئن سال ۱۸۸۲ میلادی) در تهران متولد شد و در روز یکشنبه چهارم اسفند سال ۱۳۴۵ هجری شمسی (۱۳۸۶ هجری قمری و ۱۹۶۷ میلادی) در تهران درگذشت.

او در مدت هشتاد و پنج سال زندگی خود مشاغل مهم اداری و سیاسی متعددی برعهده گرفت و از اوان جوانی تا هنگام مرگ در مبارزات اجتماعی و سیاسی میهن خود مشارکت داشت. از مشاغل مهم سیاسی و اداری او استانداری فارس و آذربایجان و معاونت وزارت مالیه و سپس وزارت مالیه و وزارت امور خارجه و نمایندگی مجلس شورای ملی در دوره‌های پنجم و ششم (قبل و در اوایل سلطنت رضاخان) و نمایندگی در دوره‌های ۱۴ و ۱۶ مجلس شورای ملی بعد از سقوط رضاشاه از سلطنت بوده است.

تولد دکتر مصدق و نخستین شغل دولتی او در زمان سلطنت ناصرالدین‌شاه قاجار (۱۲۶۴ - ۱۳۱۳ هجری قمری) و مبارزات اجتماعی و سیاسی او در زمان مظفرالدین‌شاه (۱۳۱۳ - ۱۳۲۴ هجری قمری) و محمدعلی‌شاه قاجار (۱۳۲۴ - ۱۳۲۷ هجری قمری) و استانداری و وزارت و وکالت در مجلس شورای ملی در دوران سلطنت احمد شاه قاجار (۱۲۸۸ - ۱۳۵۴ هجری شمسی) بوده است. در تمام طول سلطنت رضا پهلوی در تبعید بسر برد و مجموعاً پس از کودتای ۱۲۹۹ و در زمان سلطنت رضاشاه و بعد از آن در دوران سلطه محمدرضا پهلوی در حدود ۲۵ سال از عمر خوش را در

حبس و تبعید گذرانده است.

درباره شرح زندگی و فعالیت‌ها و مبارزات و نطق‌ها و گفته‌ها و عقاید و نظرهای دکتر مصدق مقالات و جزوات و کتابها و نشریات بسیاری چه در داخل چه در خارج کشور انتشار یافته است.

در داخل کشور نخستین مجموعه در باره نطق‌ها و عقاید و افکار او (مربوط بدوران قبل از سلطنت رضاشاه) بعد از شهریور ۱۳۲۵ و سقوط رضاشاه از سلطنت انتشار یافت و این انتشارات تا سال ۱۳۳۲ توسعه و وسعت فراوان یافت ولی از سال ۱۳۳۲ تا سال ۱۳۵۷ یعنی حکومت استبداد و اختناق دوران محمدرضاشاه بجز اخبار محاکمات دکتر مصدق که در اواخر سال ۱۳۳۲ و اوایل سال ۱۳۳۳ بطور جسته و گریخته در روزنامه‌های تهران منتشر میگردید و نوشته‌های برخی از نشریات مخفی مربوط با افراد و سازمانهای طرفدار او دیگر نشریاتی درباره دکتر مصدق و مبارزات و عقاید او منتشر نگردید. از سال ۱۳۵۷ در دوران انقلاب و پس از پیروزی آن علاوه بر مقالات و مطالبی که در این زمینه در روزنامه‌ها و مجلات نشر یافت بیش از پنجاه کتاب و رساله در باره دکتر مصدق و شرح زندگی و مبارزات و عقاید و برنامه‌ها و اعمال او در دوران نخست وزیری و تاثیرات آن در اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران و سایر کشورها و همچنین نتایج سقوط دولت او بزبان فارسی و در داخل کشور انتشار یافته است.

در خارج از کشور قبل از دوران نخست‌وزیری او کمتر مطلبی در نشریات خارجی میتوان بدست آورد. نام او در دوران نمایندگی دوره‌های ۱۴ (۱۳۲۲ - ۱۳۲۴) و ۱۶ (۱۳۲۹ - ۱۳۳۹) مجلس شورای ملی کم‌کم در مطبوعات کشورهای اروپائی و غربی بمیان آمد ولی از سال ۱۳۳۵ بعد به علت احراز مقام نخست‌وزیری و خارج بد از شرکت نفت انگلیس و ملی کردن صنایع نفت و مسافرت به آمریکا و اروپا بمنظور شرکت در جلسات شورای امنیت و دیوان دادگستری بین‌المللی لاهه و بیروزیهای چشمگیر علیه بزرگترین امپراطوری آفروز جهان و مقاومت قاطع در برابر پیشنهادات و اقدامات دولتهای آمریکا و انگلیس و تراست‌های بین‌المللی و قیام مردم ایران در سرام پیر سال ۱۳۳۹ و استقرار مجدد او بمقام نخست‌وزیری توسط مردم علیرغم توطئه مشترک آمریکا و انگلستان و شاه و ایادی آنها و بالاخره کودتای ۲۵ مرداد و فرار شاه از کشور و در دنباله آن کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، دکتر مصدق در محافل اجتماعی و مطبوعاتی کشورهای مختلف از جمله کشورهای عربی و جهان سوم و کشورهای اروپائی و آمریکائی آوازه و شهرت بسیار یافت و کتب و رسالات و مقالات بسیاری در باره او و افکار و عقاید او و تاثیر نهضتی که او رهبری آنرا برعهده داشت بر نهضت‌های سایر کشورها به زبانهای مختلف منتشر گردید.

اینک بطور خلاصه نکاتی از شرح حال دکتر مصدق و فعالیت‌های او در زندگی اداری و سیاسی و اجتماعی بعنوان مقدمه‌ای بر شرح محاکمات او در محکمه نظام آورده میشود.

تولد محمد مصدق در خانواده یکی از مستوفیان دربار ناصرالدین شاه قاجار بود. پدرش میرزا هدایت آشتیانی و مادرش ملک‌تاج خانم نجهالسلطنه خواهر عبدالعزیز میرزا فرمانفرماست و بیمارستان نجمیه تهران را وقف کرده است. محمد مصدق در سن ۱۴ سالگی بعد از وفات پدر که از مستوفیان محسوب میگردید بنا بر سنت مقرر آفرود بجاتینی پدر سمت مستوفی خراسان منصوب گردید. چون مصدق نوجوان بود بسر رشته‌داری میرزا علی‌اکبر موزه مامور این منصب شد. مصدق در این وقت دارای لقب مصدق‌السلطنه بود و رتبه مستوفی اول داشت. او در مدت کوتاهی کارطای و صحت عمل خود را بمنصه ظهور رسانید وزیران خاص و عام گردید. در دوران مشروطیت به جمع آزادیخواهان پیوست و در دوره اول مجلس شورای ملی (۱۳۲۴ هجری قمری) در سن ۲۵ سالگی از طرف اهالی اصفهان نمایندگی مجلس انتخاب گردید ولی چون سن او بمسی‌سال (که یکی از شرایط نمایندگی بود) نرسید از قبول این سمت خودداری کرد.

در آن موقع احزاب سیاسی وجود نداشت و آزادیخواهان برای حمایت از مشروطیت انجمن‌هایی تشکیل داده بودند. دکتر مصدق نخست عضویت در جامعه آدمیت درآمد و پس از چندی عضو یکی دیگر از انجمن‌ها بنام (مجمع انانیت) که مرکب از اهالی آشتیان و گرگان و تفرش بود گردید.

در دوران استبداد محمدعلی شاه او بقصد تحصیل عازم اروپا شد (۱۳۲۶ هجری قمری - ۱۹۰۹ میلادی) و مدت دو سال در پاریس در مدرسه علوم سیاسی در رشته علوم مالیه به تحصیل پرداخت و مدت ۴ سال از سال ۱۹۱۰ الی ۱۹۱۴ میلادی در سویس اقامت گزید و موفق به اخذ دانشنامه از مدرسه پاریس ولیسانس و دکترا در رشته حقوق از دانشگاه نوشاتل سویس گردید. همچنین در یک دارالوکاله دوره کارآموزی را شروع کرد و در دانشگاه‌های رسمی به محاکمه پرداخت و تصدیقنامه گرفت.

دکتر مصدق در مسافرت اروپا همسر و فرزندان خود را به همراه برد. دکتر مصدق دارای یک همسر و دو پسر و سه دختر بود. خانم ضیاءالسلطنه (ظهیر) همسر و خانم ضیاء اشرف (همسر آقای عزت‌الله بیات) و مهندس احمد مصدق و دکتر غلامحسین مصدق و خانم منصوره متین‌دختری (همسر آقای دکتر احمد متین‌دختری) و دوشیزه خدیجه مصدق فرزندان وی میباشند.

دکتر مصدق پس از بازگشت بایران در مدرسه علوم سیاسی بتدریس پرداخت و در انجمن محله دولت با علی‌اکبر دهخدا دوستی پیدا کرد و توسط ایشان به حزب اعتدال وارد گردید و با گروه بسیاری از آزادیخواهان به همکاری برخاست (۱۳۳۲ هجری قمری ۱۲۹۳ هجری شمسی - ۱۹۱۴ میلادی).

در دوره سوم مجلس شورای ملی بر اساس قانون تشکیل وزارت مالیه مجلس کمیونی مرکب از پنج نفر انتخاب کرد که در امور مالیه نظارت داشته باشند. وظیفه کمیون این بود که تمامی حوالجات وزارت مالیه را قبل از امضای وزیر با اعتبارات تطبیق و تصدیق کند. از این لحاظ کمیون بنام کمیون تطبیق حوالجات نامیده شده

بود. دکتر محمد مصدق یکی از پنج نفری بود که مجلس شورایی برای عضویت کمیسیون انتخاب کرده بود (۱۲۹۵ هجری شمسی). او قریب دو سال در این کمیسیون کار کرد و از دولت ماهی هجرت توکلان حقوق دریافت کرد ولی تمام آنرا شخصاً صرف کتب و توزیع مجانی آنها و امور خیریه کرد.

بعد از مجلس سوم فرمانفرما (دائی او) که بفرمان شاه رئیس‌الوزراء شد اصرار داشت مصدق را بوزارت مالیه منصوب کند ولی او جفا امتناع کرد و موجب رنجش وی شد.

در سال ۱۲۹۶ (هجری شمسی) مصادف با ۱۹۱۹ میلادی به مخالفت با دولت وثوق‌الدوله و قرارداد مشهور ۱۹۱۹ که بین وثوق‌الدوله و دولت انگلیس منعقد شده بود برخاست و بمنظور مبارزه با این قرارداد در سطح جهانی با اروپا عزیمت کرد و در سویس اقامت گزید و مقالات بسیاری در جامعه ملل که مقر آن در سویس بود و همچنین در روزنامه‌های اروپا علیه قرارداد مزبور منتشر ساخت.

بعد از استعفای وثوق‌الدوله که در اثر مخالفت و مبارزه آزادیخواهان صورت گرفت مشیرالدوله ریاست وزراء انتخاب شد و دکتر مصدق را بوزارت عدلیه معرفی کرد. دکتر مصدق بنابر دعوت مشیرالدوله از طریق بندر بوشهر و شیراز عازم تهران شد. در شیراز طبقات مختلف مردم فارس از مشیرالدوله درخواست کردند که دکتر مصدق را بعوالی‌گری آنجا منصوب کند در نتیجه دکتر مصدق با اختیارات کامل باین سمت انتخاب گردید (۱۵ مهر ۱۲۹۹ هجری شمسی).

دکتر مصدق تا دوم فروردین ۱۳۰۰ در این سمت باقی ماند ولی بعلت کودتای سوم خوت (اسفند) ۱۲۹۹ و مخالفتش با کودتا و ریاست وزرائی سید ضیاء‌الدین طباطبائی (نخست وزیر کودتا) مجبور باستعفا از این مقام گردید. دکتر مصدق در تلگرافی که در پاسخ احمدشاه قاجار فرستاد خطر حکومت کودتا را برای کشور گوشزد کرد و او را بمقاومت در برابر آن تشویق کرد. دکتر مصدق پس از استعفا و ترک شیراز به بختیاری رفت و تا سقوط حکومت کودتا در آنجا بسر برد و از خطر توقیف رهائی یافت. پس از سقوط سید ضیاء‌الدین احمد قوام (قوام‌السلطنه) به نخست‌وزیری منصوب شد و دکتر مصدق را به سمت وزیر مالیه انتخاب کرد اما او مدتی این سمت را نپذیرفت تا آنکه آرمیتاز اسمیت مستشار مالیه که بر اثر قرارداد ۱۹۱۹ مالیه ایران را در اختیار داشت از ایران بیرون رفت و دکتر مصدق با کسب اختیارات از مجلس شورایی برای تهیه لوایح قانونی بمنظور اصلاحات و تشکیلات برای مدت سه ماه، اختیارات وزارت مالیه را بدست گرفت. دکتر مصدق در این مدت کوتاه و حتی قبل از پایان سه ماه قانون سابق تشکیلات وزارت مالیه را موقوف الاجرا گذاشت و لایحه قانونی خود را مورد آزمایش قرارداد و سوابق خدمات اعضاء وزارت مالیه را مورد رسیدگی قرارداد و پرونده اشخاصی را که سوابق خوبی نداشتند بدیوان محاکمات ارجاع کرد و بوجه مملکت را تعدیل نمود و از حقوقهای زیادی کاست. از جمله بوجه دربار و ولیمهد را کم کرد و بین جمع و خرج تعادلی برقرار ساخت. ولی این

امر موجب مخالفت جمعی از وکلاء گردید و سبب استعفای دولت قبل از انقضای مدت سماع شد. در دولت بعدی که به وسیله مشیرالدوله تشکیل گردید با آنکه رئیس دولت برای ادامه اصلاحات اصرار داشت وزارت مالیه را بدکتر مصدق واگذار کند بعلت مخالفت جمعی از نمایندگان و تهدید به رای عدم اعتماد از این امر منصرف گردید. او پس از چندی (در بهمن ۱۳۵۵) از طرف مشیرالدوله بسمت والی آذربایجان عازم تبریز گردید. با آنکه مدت تصدی دکتر مصدق در آذربایجان کم‌تر از چهار ماه نبود موفقیت‌های متعدد او در زمینه‌های مختلف موجب تحریک عناصر محلی و مرکزی گردید و دکتر مصدق پس از موفقیت چشمگیر در تأمین نان تبریز و رضایت اهالی از این سمت استعفا داد.

دکتر مصدق در سال بعد (۱۳۵۲ هجری شمسی) در کابینه مشیرالدوله بوزارت خارجه انتخاب شد و در حدود چهارماه در این سمت بانجام وظیفه مشغول گردید و این آخرین سمت دولتی دکتر مصدق قبل از نخست وزیری وی در سال ۱۳۳۵ می‌باشد. دکتر مصدق در تمام ادوار خدمات دولتی خویش (قبل از آغاز سلطنت رضاخان) که حدود بیست سال و ظرف مدت ۲۷ سال بطول انجامید و در مشاغل مختلف و مهم مالی و سیاسی و اداری و حکومتی خدمت نمود چنان عمل کرد که بتوان یک شخصیت درستکار و محسم و مقتدر و طرفدار محرومین و مخالف تجاوزگران و محسم در برابر نفوذ و برنامه‌های دولت‌های خارجی مورد قبول رجال دولتکار ملی و مورد حمایت توده مردم و افراد آگاه و آزادیخواه قرار گرفت.

او با آگاهی کامل با همدنوع بی‌بندوباری مالی و سوء استفاده از بیت‌المال مبارزه میکرد و با هر نوع امتیاز به‌خارجیان بمخالفت برمیخواست و در برابر هر نوع تجاوز بحقوق عمومی در برابر متنفذان و صاحبان قدرت ایستادگی میکرد.

مخالفت و مقاومت او در برابر مأموران مالی انگلیسی و بلژیکی و مبارزه با پلیس جنوب در فارس و جلوگیری از اجرای کاپیتولاسیون بنفع دولت شوروی در آذربایجان و متوقف ساختن آن در زمان وزارت خارجه و تنظیم نخستین بودجه دولت در دوران کوتاه وزارت مالیه و اصلاحات اساسی در آن وزارتخانه و تعدیل بودجه و منابع خرج و حذف هزینه‌های زائد و خودداری از قبول توصیه راجع بکلیه امور از ناحیه افراد متنفذ و قدرتمند و عدم رعایت روابط خانوادگی در مسائل مالی و سیاسی و اداری و بطور کلی اتخاذ یک روش اصولی و نفوذناپذیر و مردمی در زندگی شخصی و اداری و سیاسی چنان او را شاخص ساخت که بصورت یک شخصیت برجسته ملی و مردمی شهرت یافت.

پس از استعفای مشیرالدوله و نخست‌وزیری رضاخان (سردار سپه) او در انتخابات دوره پنجم مجلس شورای ملی در تهران شرکت کرد و برای اولین بار در سال ۱۳۵۲ هجری شمسی با آراء بسیار از طرف مردم تهران بنمایندهگی مجلس انتخاب گردید. انتخاب دکتر مصدق بنمایندهگی دوره پنجم مجلس شورای ملی دوره جدیدی را در زندگی سیاسی و اجتماعی او آغاز کرد. دوره پنجم (۱۳۵۲ - ۱۳۵۴ هجری شمسی)

اواخر سلطنت احمدشاه قاجار و دوره ششم (۱۳۵۴ - ۱۳۵۶) اوایل سلطنت رضاشاه دوران مهمی در تاریخ تحولات قرن اخیر تاریخ ایران محسوب میشود. در اواخر دوره پنجم رضاخان سردار سپه موفق شد با رای اکثریت نمایندگان مجلس که از راه تطمیع و تهدید بدست آمده بود سلطنت را از احمدشاه قاجار بخود منتقل نماید (نهم آبان ۱۳۵۴). مقدمات این کار بمدار کودتای ۱۲۹۹ بتدریج فراهم شده بود و بدین ترتیب نتایج عمده انقلاب مشروطیت ایران با برقراری حکومت استبدادی از میان رفت. دکتر مصدق در جلسه نهم آبان ۱۳۵۴ مجلس شورایی که این موضوع بطور غافلگیرانه و درجو وحشت و ترور مطرح گردید بپاخاست و باتفاق چند تن دیگر از نمایندگان مجلس از جمله شادروان مرحوم سیدحسن مدرس نماینده مشهور و میرزا مجلس شدت با آن مخالفت کرد. نطق دکتر مصدق در این جلسه بعدها شهرت تاریخی یافت و هر آنچه پیش بینی کرده بود بوقوع پیوست. قسمتی از نطق او در جلسه ۹ آبان ۱۳۵۴ مجلس شورایی شرح زیر آورده میشود:

۵... پادشاه فقط و فقط میتواند بواسطه رای اعتماد مجلس يك رئیس الوزرائی را بکار بگمارد. خوب اگر ما قائل شویم که آقای رئیس الوزرا پادشاه بشوند آنوقت در کارهای مملکت هم دخالت کنند و همین آثاریکه امروز از ایشان ترشح میکنند در زمان سلطنت هم ترشح خواهد کرد. شاه هستند رئیس الوزرا هستند فرمانده کل قوا هستند. بنده اگر سرهرا ببرند و تکه تکه نام بکنند و آقا سید یعقوب هزار فحش بمن بدهند زیر بار این حرفها نمیروم - بعد از بیست سال خونریزی، آقای سید یعقوب شما مشروطه طلب بودید؟ آزادیخواه بودید؟ بنده خودم شما را در این مملکت دیدم که بالای منبر میرفتید و مردم را دعوت به آزادی میکردید. حالا عقیده شما اینستکه يك کسی در مملکت باشد که هم شاه باشد هم رئیس الوزرا هم حاکم!

اگر اینطور باشد که ارتجاع صرف است، استبداد صرف است پس چرا خون شهداء آزادی را بیخود ریختید؟ چرا مردم را بکشتن دادید؟ میخواستید از روز اول ببانید بگوئید که ما دروغ گفتیم. مشروطه نمیخواستیم. آزادی نمیخواستیم. يك ملت است جاهل و با چماق باید آدم شود...

گرچه مهمترین اظهار و اقدام دکتر مصدق در دوره های پنجم و ششم مجلس مخالفت صریح و شدید او با سلطنت رضاخان و نطق معروفش در جلسه نهم آبان ۱۳۵۴ میباشد ولی اقدامات و اظهارات مهم و موثر او محدود به این امر نمیشد او در مدت چهارسال دوران مجلس های پنجم و ششم نسبت به تمام مسائل مملکتی اظهار نظر کرده است و با وزراء نالایق و ناصالح مخالفت نمود و نسبت به دخل و خرج مملکتی حساسیت فوق العاده نشان میداد و بسا عمال مخالف قانون و مخالف حقوق مردم بشدت اعتراض میکرد. بمدار پایان دوره ششم مجلس دکتر مصدق مجبور به اقامت در احمدآباد (ملك

شخصی خود واقع در ۸۵ کیلومتری غرب تهران) گردید. علاوه بر این در اواخر سلطنت رضاشاه با وضع یدی مدتی را در بیرجند در حبس و تبعید بسر برد.

پس از سقوط رضاشاه در سال ۱۳۲۵ در انتخابات دوره چهاردهم مجلس شورای ایما، که در سال ۱۳۲۲ انجام گرفت از طرف مردم تهران نمایندگان مجلس انتخاب گردید و بعنوان وکیل اول تهران بمجلس شورای ملی راه یافت. اقدامات مهم او در مجلس چهاردهم بسیار است. از جمله میتوان مخالفت با اعتبارنامه نمایندگان سید ضیاءالدین طباطبائی عامل کودتای ۱۲۹۹ - مخالفت با دکتر میلسیو مستشار آمریکائی کل دارائی ایران و اختیارات او - مطرح ساختن نظریه سیاست موازنه منفی و تحریم امتیاز نفت بخارجیان - مخالفت جدی با کابینه صدرالاشراف - کوشش برای محاکمه وزرای نزد و رشوه‌خوار - مخالفت و مبارزه با تشکیل کمیسیون سه‌جانبه از طرف کشورهای بزرگ (روسیه و انگلیس و آمریکا) برای سرپرستی امور ایران بعد از پایان جنگ جهانی دوم را نام برد.

دکتر مصدق در مخالفت با اعتبارنامه سید ضیاءالدین در چند جلسه مجلس بطور مشروح جریان کودتای ۱۲۹۹ و اعمال خلاف قانون و خلاف مصلحت مملکت در آن دوره و استتک کودتا بخارجیان و نتایج مضر کودتا را برای کشور تشریح کرد. در مخالفت با دکتر میلسیو مستشار دارائی و اختیارات او اظهارات و اقدامات و طرح تقدیمی از طرف دکتر مصدق موجب گردید که اختیارات دکتر میلسیو از وی سلب گردد. و پس از چندی به خدمت او خاتمه داده شود.

در موقعی که نقاضای امتیاز نفت شمال کشور از طرف کمپانیهای آمریکائی و پس از ناحیه دولت شوروی بدولت ایران داده شد رقابتها و کشمکشهای بسیاری در محافل سیاسی و اجتماعی و مطبوعاتی ایران بوجود آمد. جمعی طرفدار اعطای امتیاز به شرکت‌های آمریکائی بودند و گروهی دیگر از دادن امتیاز نفت شمال بدولت شوروی حمایت میکردند. دکتر مصدق با تقدیم طرحی بمجلس شورای ملی موفق شد قانونی را از تصویب مجلس بگذراند که بموجب آن دادن هر نوع امتیازی بخارجیان ممنوع اعلام گردید و نخست‌وزیر و وزیر و اشخاصی که کفالت از مقام آنها و یا معاوضت میکنند از مذاکره و یا امضاء قرارداد یا نمایندگان رسمی و غیر رسمی دول مجاور و غیر مجاور و یا نمایندگان شرکتهای نفت و هر کس غیر از اینها ممنوع گردیدند. این قانون چنین اعمالی را جرم دانسته و مجازات جنائی برای آن تعیین کرده بود.

دکتر مصدق در بیانات مشروحی که هنگام طرح ماده واحده در مجلس بیان کرد در پاسخ به آن دسته از نمایندگان که معتقد بودند حال که انگلستان در جنوب دارای امتیازاتی است خوبست که به همسایه شمالی نیز امتیازاتی واگذار شود و این نظر را نظریه موازنه مثبت مینامیدند اظهار داشت:

«... تا شهریور ۱۳۲۵ من و امثال من در وطن خود آسایش و حقوق حیات نداشتیم و از آن تاریخ است که روزگار ما قدری بهتر است. ملت ایران آرزومند «توازن سیاسی» است یعنی توازنی که در نفع این مملکت باشد

و آن «توازن منفی» است. ملت ایران هیچوقت با «توازن مثبت» عواقبت نمیکند و از اولین روزی که من وارد مجلس شدم با قرارداد مالی و هر عملیاتی که دولت‌های بعد از شهریور از نظر «توازن مثبت» نموده بودند مخالفت کردم و اعمال خائنانه آنها را بجامه آشکار نمودم. اگر از نظر «توازن مثبت» هر چه دول مجاور میخواهند بدهند پرواضح است که دول مجاور بسیار خوشوقت میشوند و دولتهای خائن هم خوشوقتی آنها را برای خود سرمایه بزرگی قرار میدهند و آنرا برخ ملت میکشند ولی ملت میداند که با این رویه طولی نخواهد کشید که هر چه را دارد از دست بدهد و هیچکس نمیتواند قضاوت ملت ایران را انکار کند. ملت ایران بدولتهائیکه بکشور خیانت نموده‌اند بچشم بد مینگرد و هر وقت بخواد خائنین را بچوبندار میزند. بعقیده من «توازن سیاسی» وقتی در مملکت برقرار میشود که انتخابات آزاد باشد. «توازن منفی» آن نیست که هر دولتی هواخواهان خود را بمجلس بیاورد. «توازن منفی» آنست که در انتخابات دخالت نکنند. در قانون انتخابات تجدیدنظر شود و نمایندگان حقیقی ملت که بمجلس رفتند «توازن سیاسی» برقرار شود و هر وقت موازنه سیاسی برقرار شد رفع نگرانی نه از یکی بلکه از دول مجاور عموماً میشود...»

و در دنباله آن میافزاید: «... گذشته از اینکه ملت ایران برای همیشه و اکنون مجلس با این کار موافق نیست و دانن امتیاز مثل اینستکه مقطوع‌الیدی برای حفظ موازنه راضی شود که دست دیگر او را هم قطع کنند. در صورتیکه هر مقطوع‌الیدی برای حفظ ظاهر هم که باشد طالب دست مصنوعی است و آن مقطوع‌الیدی که بخواد مقطوع‌الیدین شود خوبت خود را از مذلت زندگی خلاص و قبل از اینکه بد ثانی او قطع شود اتحار کند...» (جلسه هفتم آبان ۱۳۲۳)

در جریان همین بحث‌ها بود که اکثریت نمایندگان اظهار تمایل برای نخست‌وزیری دکتر مصدق کردند. ولی دکتر مصدق قبول کار را مقید باین نمود که در صورت استعفا یا برکناری از سمت نخست‌وزیر بتواند مجدداً بوظایف نمایندگی ادامه دهد و چون نمایندگان با این امر موافقت نکردند او از پذیرفتن پیشنهاد آنان خودداری نمود.

یکی از حوادث قابل ذکر دوره چهاردهم سرسختی دکتر مصدق در تعقیب متجاوزین باموال عمومی و وزراء حامل بیگانه بود که از میان آنان میتوان علی سهیلی و تدین را نام برد. علی سهیلی وزیر خارجه رضاشاه و نخست‌وزیر سالهای ۱۳۲۵ الی ۱۳۲۲ بود. او انتخابات دوره چهاردهم مجلس را انجام داد و بنبغ شخص بخود و بنبغ سیاستهای خارجی اعمال نفوذ فراوان کرد. تدین وزیر خواروبار در کابینه علی سهیلی بود. در دوران سخت تهیه مواد خوراکی و قحطی بسی زمان جنگ تدین

بجای تهیه خواروبار و آذوقه برای مردم همدست دزدان و قاچاقچیان و محتکران گردیده بود. او در سال ۱۳۵۴ ریاست مجلس موسسان را برعهده داشت و برخلاف قانون و بوضع تقلب آمیز و درجیو ارباب و خشونت موجبات انتقال سلطنت را به رضاخان سردار سپه فراهم ساخت. تدبیر در دوره چهاردهم مجلس به سو استفاده از اعتبارات عمومی و بیت المال در زمان وزارت خواروبار متهم گردید و مورد تعقیب قرار گرفت. هنگامیکه پرونده های افراد مذکور در مجلس مطرح گردید دکتر مصدق با جدیت کامل پرونده های اتهامی را تعقیب کرد تا بتواند آنان را برای محاکمه تسلیم دیوانعالی کشور بنماید. در جلسه ای که موضوع در مجلس مطرح شد (جلسه هشتم اسفند ۱۳۲۳) پس از گفتگوهای بسیار دکتر مصدق اصرار داشت پرونده تدبیر را برای تهیه گزارشی در اختیار او بگذارند و چون رئیس مجلس با طرح این پیشنهاد مخالفت کرد و بعضی از نمایندگان از رئیس جانبداری نمودند دکتر مصدق فریاد کشید: اینجا مجلس نیست... اینجا نزدگاه است... و باحال اعتراض مجلس را ترك گفت.

مذاکرات این جلسه و تصمیم به عدم حضور در مجلس سبب شد که قابله روشنفکران از مدیران جراید و اعضاء بعضی از جمعیت ها و بازرگانان و بخصوص دانشجویان دسته جمعی بمنزل دکتر مصدق بروند و با اصرار تمام و تظاهرات فراوان او را بمجلس بیاورند. در نتیجه این تظاهرات نیروهای انتظامی بسوی دانشجویان تیراندازی کردند که بر اثر آن یکی از دانشجویان کشته و تعدادی مجروح شدند ولی دکتر مصدق با قدرت و موقعیت بیشتری بمجلس بازگشت.

دکتر مصدق در انتخابات دوره های پانزدهم و شانزدهم بشدت برای آزادی انتخابات مبارزه کرد. در سال ۱۳۲۶ موقمی که از مبارزات خود نتیجه ای نگرفت انتخابات دوره پانزدهم را تحریم کرد. او با تشکیل مجلس موسسان برای تغییر بعضی از مواد قانون اساسی بنفع شاه و اختیارات او بمخالفت و مبارزه پرداخت و در هر فرصتی تصمیمات چنین مجلسی را غیر قانونی و باطل اعلام کرد.

دکتر مصدق در اول آبانماه ۱۳۲۸ در جریان مبارزه برای آزادی انتخابات در دوره شانزدهم مجلس شورایی اقدام به تشکیل جبهه ملی ایران از همکاران و همزمان خود نمود.

او در انتخابات اولین دوره مجلس سنا در سال ۱۳۲۸ بعنوان وکیل اول تهران انتخاب شد ولی بعلت دو درجه بودن انتخابات با يك ترتیب فرمایشی از ورود او به مجلس سنا جلوگیری کردند. او بالاخره موفق شد در انتخابات دوره شانزدهم مجلس شورایی در راس سایر وکلای تهران بمجلس راه یابد.

در مجلس شانزدهم بشدت با دولت رژیم آراء مخالفی کرد و با همکاری سایر نمایندگان میهن دوست قرارداد الحاقی «گس-گلشائیان» را که بمنظور تأیید قرارداد امنیت نفت جنوب (۱۹۳۳) تنظیم شده بود در کمیسیون نفت مردود اعلام نمود.

دکتر مصدق پس از حوادث مختلف دیگر بالاخره موفق شد اصل ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور و سپس قانون اجرائی اصل ملی شدن را در جلسات ۲۹ اسفند

۱۳۳۹ و دهم اردیبهشت ۱۳۳۵ از تصویب مجلس بگذرانند. او در تاریخ هشتم اردیبهشت ۱۳۳۵ بر اثر رأی تمایل قاطع نمایندگان مجلس به نخست‌وزیری انتخاب گردید. دکتر مصدق در تمام دوران نخست‌وزیری حقوقی دریافت نکرد و هزینه‌های دفتر نخست‌وزیری را که در منزل او مستقر شده بود از ثروت شخصی پرداخت کرد. شرح حال دوران نخست‌وزیری مردی که قبل از آن بیش از پنجاه سال سابقه کار و خدمت و مبارزه داشت خود دفتر پربرگی است که خلاصه آن نیز در این مقدمه نگنجد.

قسمت‌هایی از حوادث دوران پر بار زمامداری او در شرح محاکمات منعکس است و قسمت‌های بسیاری نیز در کتب و انتشارات دیگر آمده است و بدون شك شرح تفصیلی و مدارك و اسناد آن توسط محققان و نویسندگان صالح به‌مرور انتشار خواهد یافت.

ما نخستین اقدامات نخستین روز زمامداری دکتر محمد مصدق را پایان بخش مختصر شرح هشتاد و پنج سال زندگی او میسازیم:

روز یازدهم اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۵ به اداره کل تبلیغات مریحاً دستور داد هنگامیکه درباره وی مطلبی از رادیو بخش میشود الفاظ جناب و القاب و عناوین را پکلی حذف و از یکبار بردن چنین کلماتی اکیداً خودداری شود. همان‌روز نیز بشهربانی دستور زیر را صادر نمود:

«شهربانی کل کشور ب در جریان ایران آنچه راجع به شخص اینجناب نگاشته میشود هرچه نوشته باشند و هرکسی که نوشته باشد نباید مورد اعتراض و تعرض قرار گیرد. لیکن در سایر موارد بروفق مقررات قانون عمل شود. به‌مامورین مربوطه دستور لازم در این باب صادر فرمائید که مزاحمتی برای اشخاص فراهم نشود.»

تشر دکتر محمد مصدق از بزرگمهر

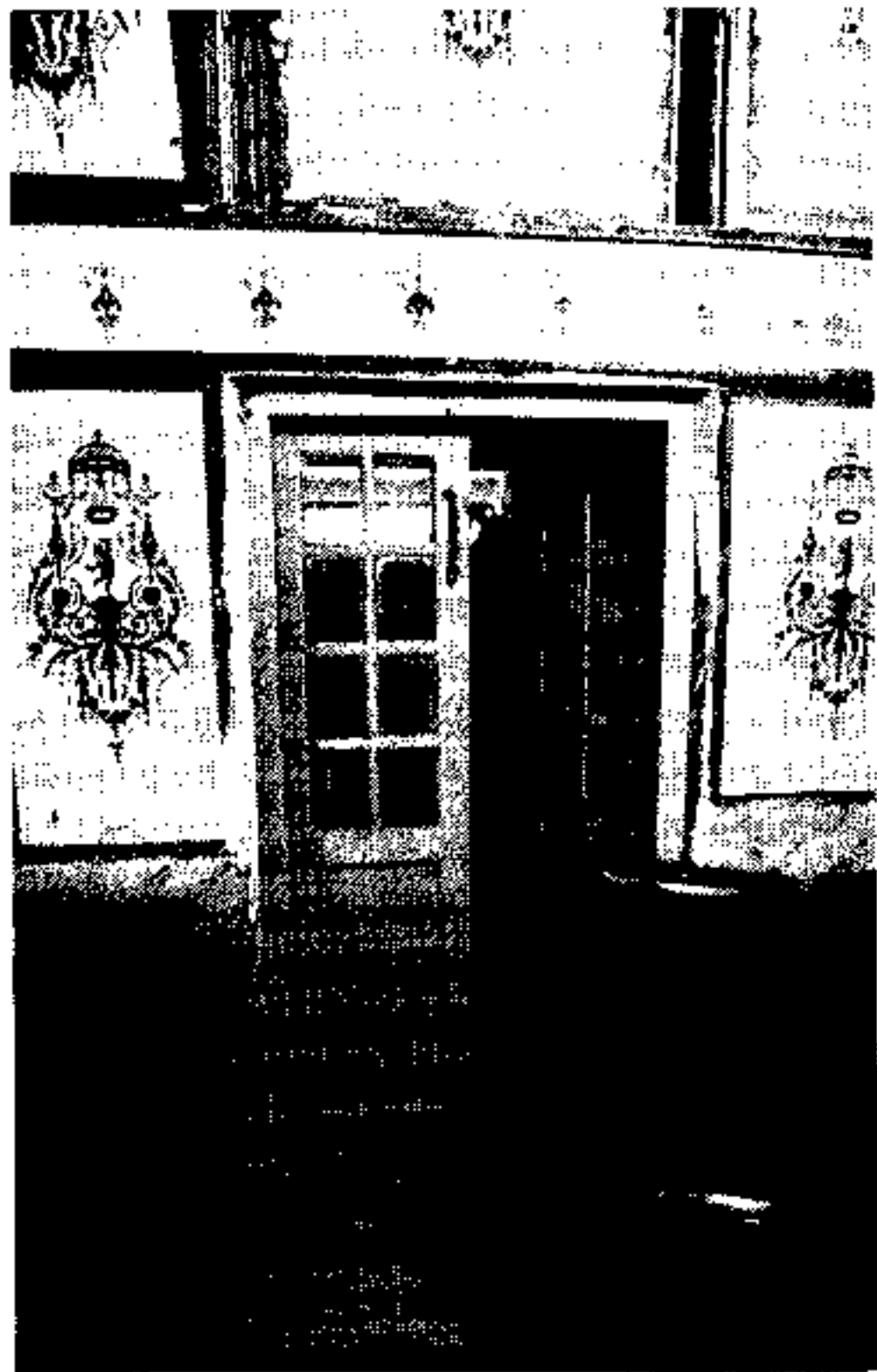
نقل شده از لوار

بدینوسیله به‌دوست عزیزم جناب آقای جلیل بزرگمهر از راه دور درود می‌فرستم و از رفتار جوانمردانای که در تمام منبت و کالت من در دادگاه نظامی و در لشکر دو زرهی نسبت به‌من مرعی داشته‌اند تشکرات دمیسانه خود را تقدیم می‌نمایم و از روی حقیقت همین چند ماهی که محاکمه اینجناب در دادگاه نظامی جریان داشت و از دیدار ایشان لذت می‌بردم تصور نمی‌شد که در حبس و در زندان بسر می‌برم. ولی بعد که این محاکمه دستوری به‌آخر رسید و از دیدار ایشان محروم شدم ایاهی را بسیار ناگوار بسر بردم و اکنون که قریب دوازده سال از حبس من می‌گذرد نمی‌توانم از قنعه احمدآباد خارج شوم و یا غیر از فرزندانم پاکسی حق ملاقات دارم.

نظر بداینکه عمر من دیگر وفا نخواهد کرد که به‌دیدار ایشان برسم بدینوسیله تشکرات قلبی خود را از رفتار جوانمردانهای که نسبت به‌این هموطن خود داشته‌اند تقدیم می‌کنم. بظا و سلامت ایشان و خاندان محترمشان را از خدا خواهانم.



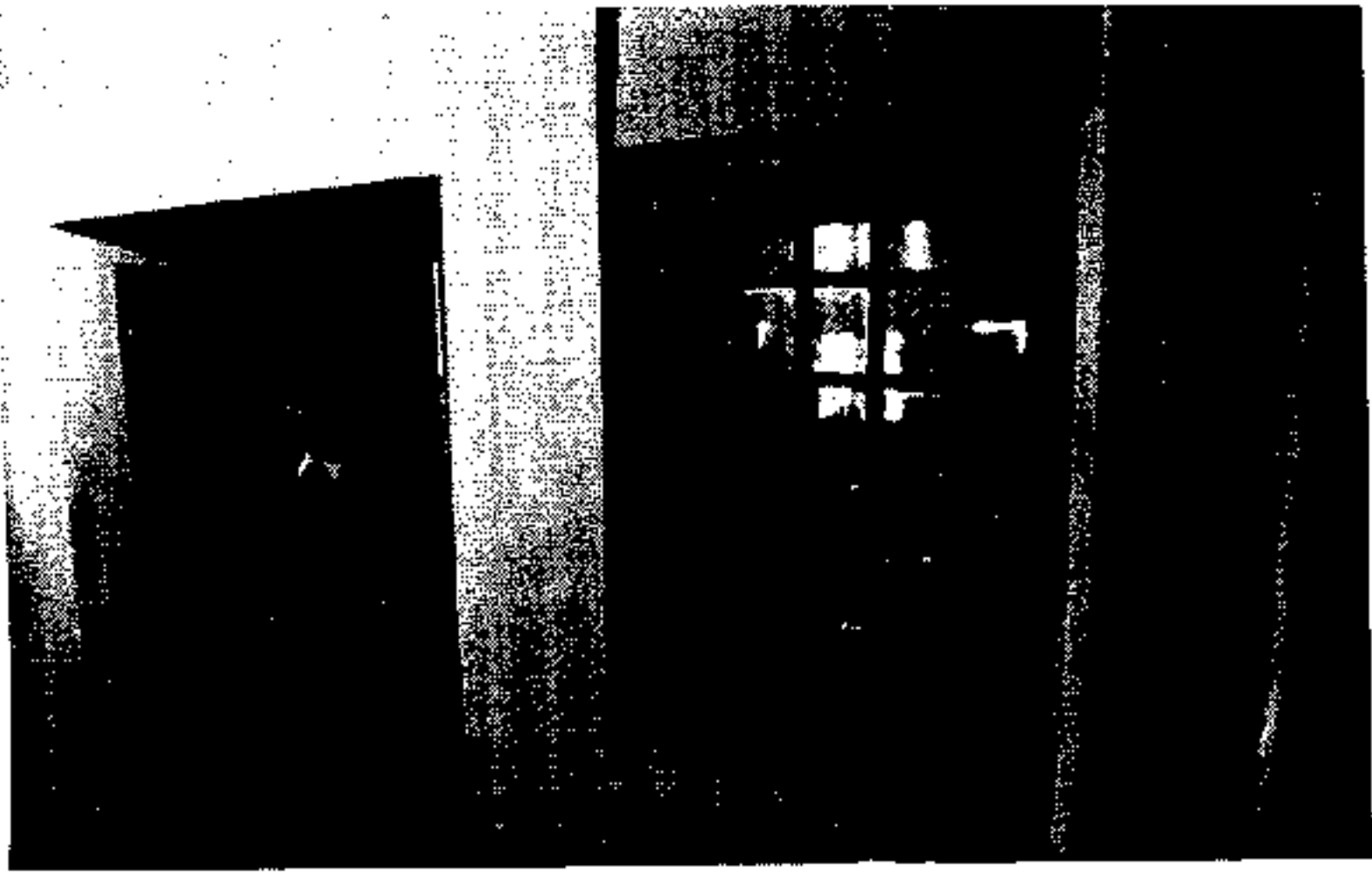
۶ سرهنگ بزگدهر در دادوسی اوش، هنگام مطالعه پرونده داکتر مددق.







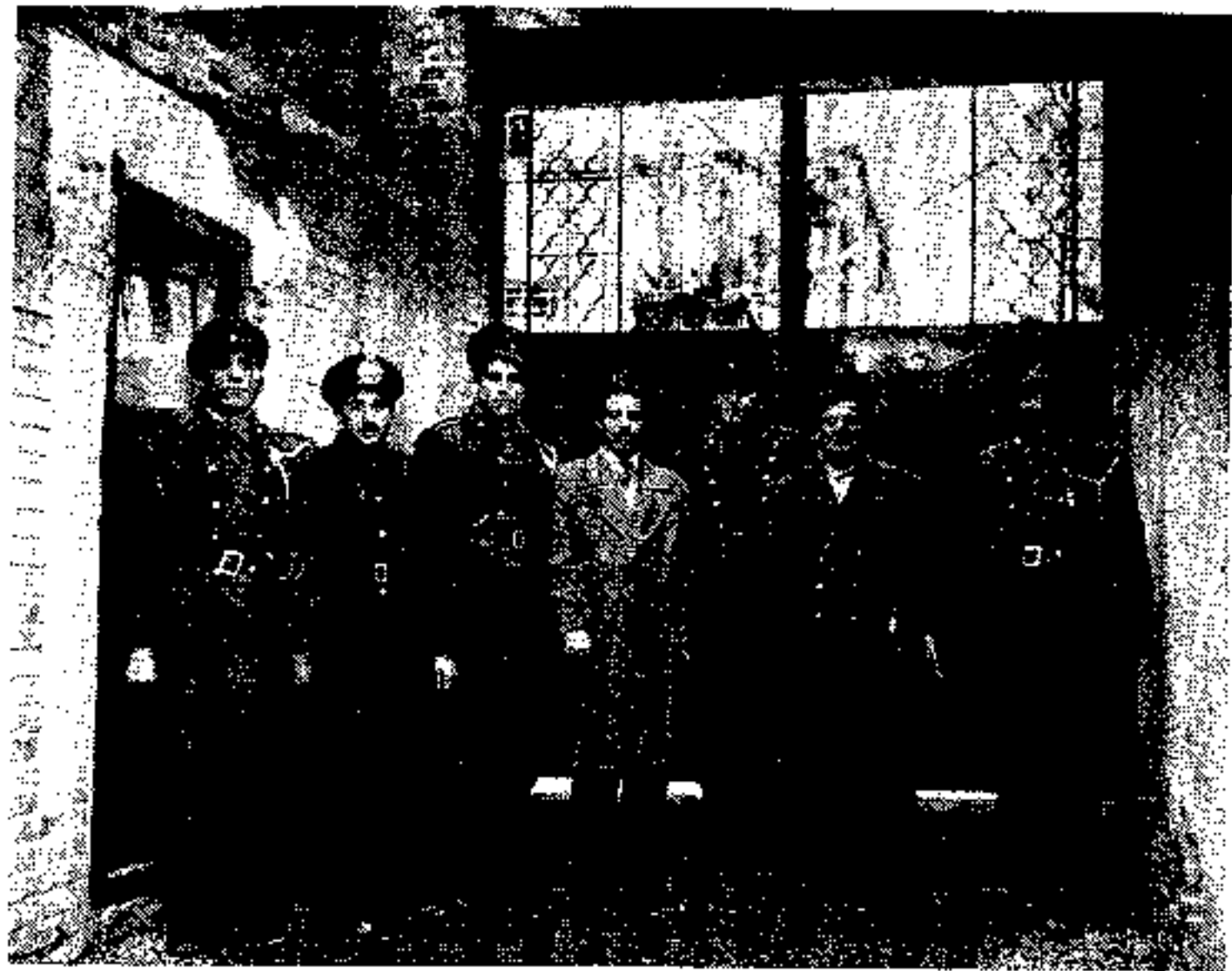
۶- واہروی زندان دکنر مسبق در سلطنت آباد.



۵- نمای بیرونی زندان سلطنت آباد.



۸- افسر و درجه دار و سربازان محافظ و مراقبه دکتر مصدق در زندان سلطنت آباد.



هـ۔ نگہبان منزل دگر مصنف هنگام نخست ویرری۔



۱۳- وضع عمومی تالار آئینه و صفا منعمان باوکلای به ترتیب از چپ به راست: سرلشکر میرجلالی - دریادار نصیر زند - سرتیب مسین پور (وکلائی سرتیب تقی ریاحی) - سرتیب تقی ریاحی - سرهنگ ۲ شاهنلی - سرهنگ ۲ آرمین (بقیة وکلای سرتیب ریاحی) - دکتر مصدق (نشسته) - سرهنگ ساد جلیل بزرگمهر وکیل دکتر مصدق. مقارن ورود هیئت دادگاه به جلوه.



۱۱- قصر آینه سلطنت آباد شاهان فاجار به مناره شمالی به محل مجازة دادگاه پسروی

ذکر مصدق.

www.chebayadkard.com



۱۵- سرتیپ آزموده (حصین) ۱ داستان ارتش. اولین برخورد دکتر مهدی با حکومت کودتا.



۹۴ — دادگاه بدوی سلطنت آباد. منظره عمومی دادگاه: دادرسان، دادستان، متهمان، وکلای و
عدهای تماشاچی (به قول دکتر مصدق: صحابه).



۱۵- اولین جلسهٔ تدریس که منجمان دکتر مصدق را سؤال می‌کنند (در برابر فئانات).

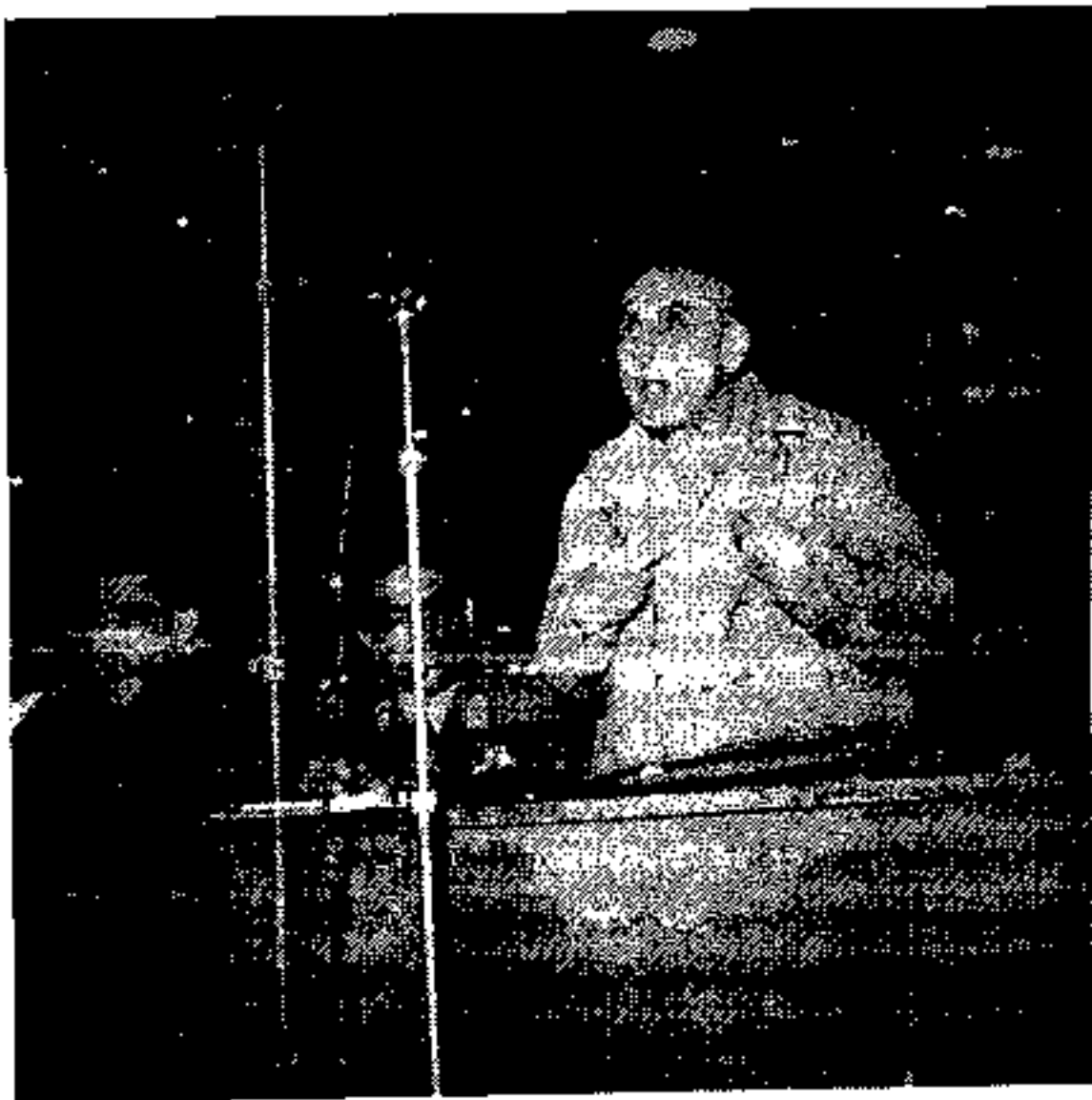




۱۷- فریاد دکتر مسدوق دائر به داشتن ایراد به صلاحیت دادگاه با صدای بلند که: ایراد دار



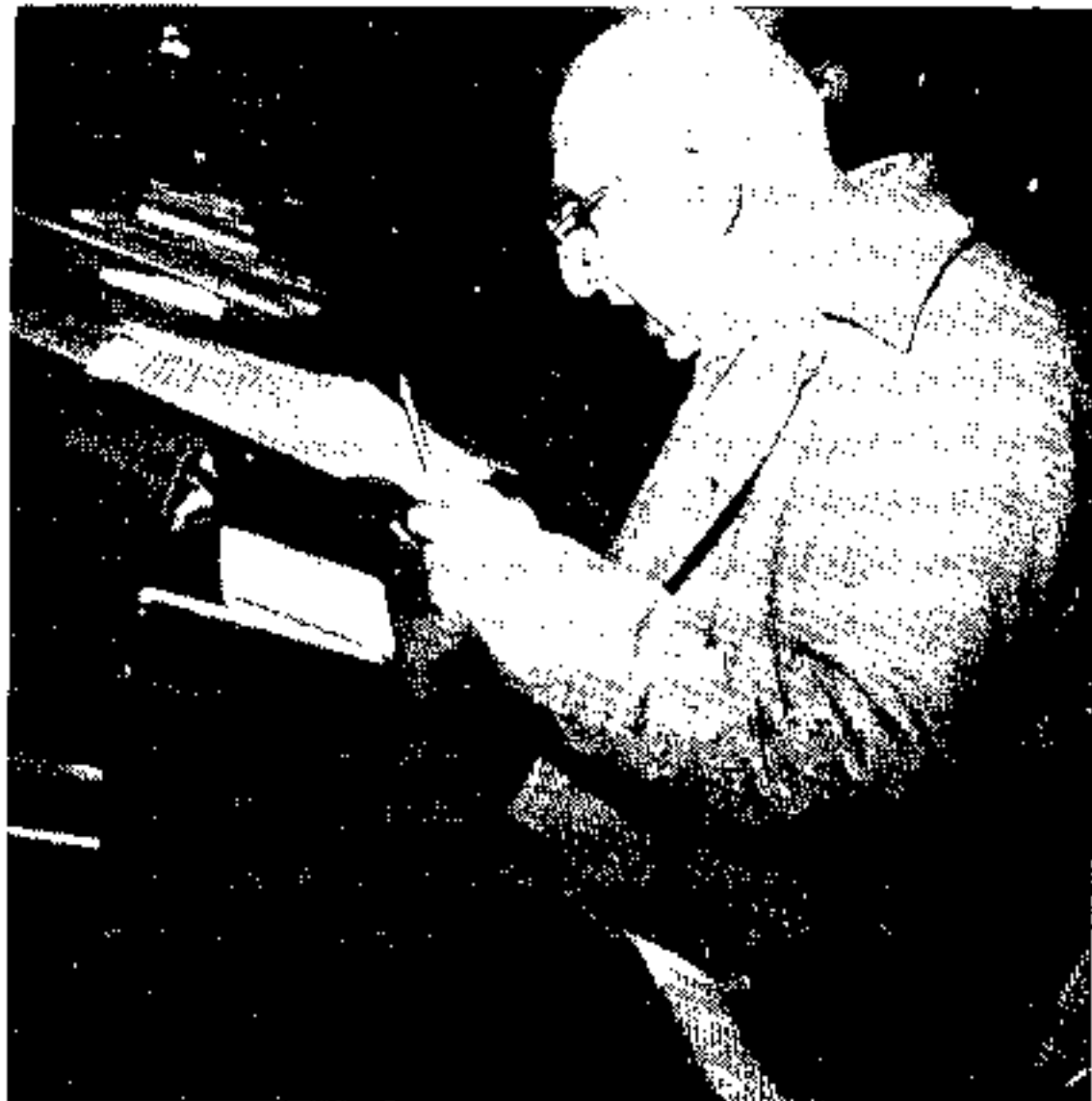
۱۸- اولین بیانات سرفیپ آزموده در قبال دکتر مسدق و تهدید دادگاه. (ایران دکتر مسدق
به تلفظ غلط کلمه «منهم» از سوی آزموده).



۱۹- دکتر محمدی: آقای سرلنگ، منضمی که شما می‌خواهید او را تیرنه‌نگینید با حکم‌اعدامش
را صادر کنید، باید از خودش دفاع کند.



۷۵- دکتر محمدی که از او نامی در این کتاب نیست، پسر دایه ای است که در کودکی در خانه او بزرگ شده و به رئیس دادگاه گفت: «خسته شدم؛ اجازه بدعیه نشینم...»



۳۱- پس از اجازت رئیس دانشگاه، دکتر مسمی بستن و عضویت شما را لایحه برداشت



۲۴- رئیس بر دادگاه بدوی در جلالت آباد. پشت سر دکتر مسعود سرگروه بلاری (مجااهد)
روز پرو: سرهنگ چرخش از افغان دادرس ارتش و مابقی از افغان لشکر هستند.

بخش اول

آغاز سخن



به تمام خسانند جان آفرین
هنگام سخن در زبان آفرین

مقدمه

از ۱۹ مهرماه ۱۳۳۲ که وکالت دکتر محمد مصدق را در دادگاه نظامی بمیان خریدم، فکر کردم که جریانات محاکمات در دادگاههای بدوی و تجدیدنظر، یعنی دبددها و شنبیده‌ها، خلاصه‌ هر چه گذشته را یادداشت کنم و به صورت کتابی منتشر نمایم.

با وجود آنکه در جریان محاکمات و به دنبال آن طی بیست و پنج سال کابوس و وحشت و هراس که نفسها را در سینها حبس می‌داشت تحت نظر بودم، از تابستان سال ۱۳۳۳ که دادگاه تجدیدنظر پایان گرفت بشتریح به جمع‌آوری یادداشتها و روزنامه‌های سالهای ۱۳۳۲ و ۱۳۳۳ و بعضی از مجلات داخلی و خارجی مربوط به جریان محاکمات دو مرحله بدوی و تجدیدنظر و تفکیک قسمتهای مختلف به صورت مقدمه و قسمتهای پس از آن پرداختم. با اینکه در برابر اشخاصی که از نظر مصلحت‌اندیشی و خیرخواهی مرا تشویق به جمع‌آوری یادداشتها و تهیه کتاب می‌کردند همه چیز را انکار می‌کردم و از هراس هجوم مأموران به اصطلاح امنیتی به‌خاندان، اوراق، یادداشتها و روزنامه‌ها را از این قفسه به‌تو صندوقها و از دو لایحه‌ها به‌زیر لباسها و از انبار پشت گونیها به‌آب انبار متروکه و جاهای دیگر جابجا می‌کردم. با اغتنام فرصت و به شکرانه و برکت‌توزیع نسیم آزادی در نیمه دوم سال ۱۳۵۷، به‌عصمت همه مردم ایران، بر آن شدم که آرزوی خود را عملی کنم.

لازم به یادآوری است که بیست و هشت ساله‌های امروز متولذین ۱۳۲۹ اند که به‌جمله فعالینهای سیاسی دکتر مصدق بود و سی و هشت ساله‌های کنونی در آن وقت ده ساله و بی‌خبر از وقایع پر تپ و تاب سالهای ۳۲-۱۳۲۹ بودند و آشنایی به وقایع سیاسی نداشتند کتب و رسالتهای هم در دسترس نمی‌توانستند داشته باشند که دکتر مصدق را بشناسند و بدانند که دکتر مصدق چه می‌خواست و چه هدفهایی را تعقیب می‌کرده است. از این‌رو جای خالی چنین کتابی درباره محاکمات دکتر مصدق احساس می‌شود؛ زیرا دکتر مصدق در دو محاکمه بدوی و تجدیدنظر کلیه نقطه‌نظرهای سیاسی خود را با اقداماتی که کرده بود، با وجود مضایق بی‌پایان در دادگاهها، اهانتها و ناراحتیهای دیگر که در شرح محاکمات به آنها اشاره خواهد شد تشریح کرد. نهراسید، شجاعانه گفته نگفته نگذاشت.

رسیدن ۲۸ مرداد و سالگرد آن خود داستان دیگری است. نخست‌وزیران، وزرا و رؤسای ساخته و پرداخته دولتی در میدان مخبر التوفه در اطراف مجسمه تنگین یادبود ۲۸ مرداد گرد می‌آمدند و سخنرانیها می‌کردند. روزنامه‌ها و مجلات خواهی نغولعی به‌لحاظ فشارهای دولتی (وزارت اطلاعات و جهانگردی و مانند آن) اوراقی را در صحن کودتا و قتل مصدق سیاه می‌کردند.

قبل از این مراسم هر سال بیاتیمهای دولتی از بالاترین مقامات و مراجع مکرر در مکرر در رادیو و تلویزیون از طرف گویندگان خیلی خوش صدا (۱) پخش می‌شد و می‌خواستند به صورت دکلمه به گوش بازکنندگان پیچ رادیو و تلویزیون فرو کنند و از مصدق ذکر خیر کنند؛ نغضت مصدق تنها به سالگرد ۲۸ مرداد منحصر نبود شاه در هر فرصت

مناسبتی که به نظرش می‌رسید، اعم از مصاحبه مطبوعاتی با جسته‌های متوالی بی‌پایان و بی‌شمار، با انتقامجویی خاصی از طعن و لعن و بدگویی خودداری نمی‌کرد. با این ترتیبات جوانان و حتی میانسالان از کجا بداندند که مصدق که بود؟ غرض از تدوین این کتاب آن است که میانسالان، جوانان و نسلهای آینده به گرفتاریهای مصدق و به عهدنامه‌های مصدق که در تمام طول زندگی سیاسی آتی از وصول به آن اهداف غافل نبود واقف شوند. مصدق حتی در دادگاه محصور به سر نیزه و مسلسل و علی‌رغم مضایق و اذیتها، یا صدای بلند و دستهای کشیده و فرورفته به چشم هیت حاکمه از دفاع از استقلال، آزادی و حقانیت ایران و از مفتضح کردن هیت حاکمه تنگین هیچ گاه فروگذار نکرد.

مرحوم حسین کی استوان مدیر روزنامه مظهر قسمتی از نظرات مرحوم مصدق را در دو جلد تحت عنوان سیاست موازنه منفی در مجلس چهاردهم چاپ کرده است. مؤلف در این کتاب، بر تأثیر نقش دکتر مصدق در صحنه سیاست ایران در سالهای ۱۳۲۲-۱۳۲۴ پرداخته است و در این رابطه، به نقل نطقهای دکتر مصدق در مجلس چهاردهم پرداخته است. دیگران نیز در چنین راهی قدم برداشته‌اند یا قدم برمی‌دارند.

چنانکه قبلاً گفته شد، از ۱۹ مهر ۱۳۳۲ تا آخرین روز محاکمه دادگاه تجدیدنظر نظامی، تقریباً همه روز، حتی ایام تعطیل جمعه و غیر جمعه، تدبیر و مصاحب دکتر مصدق بودم. به نام وکیل تسخیری در دادگاه بدوی و وکیل انتخابی در دادگاه تجدیدنظر نظامی به خدمت به خود اجازه می‌دهم و به قول آن مرحوم صلاحیت دارم که از بسو تشکیل دادگاه‌های نظامی و اوقیبات و آنچه را که گذشته است با پرداختن به رویدادهایی که ناظر آنها بوده‌ام صادقانه بنویسم.

خوانندگان کتاب مطمئناً کنجکار می‌شوند به اینکه بدانند نویسنده مهم‌ترین واقعه زمان کیست، و می‌خواهند از کیفیت ورود در محرکه و دخالت او آگاه گردند. لذا به اختصار خود را معرفی می‌نمایم و اضافه می‌کنم روابط عاطفی و مکانبانی من با آن مرحوم پس از پایان محاکمات نا روزهای محدود فیل از مرگش، به شهادت ناممهایی که در دست دارم و در فرصت دیگر باید انتشار یابد، قطع نگردد و در بیمارستان نجمیه هم در واپسین روزهای عمرش سعادت زیارت دست داد. رحمة الله علیه رحمة و ارحمه.

نگارنده، جلیل بزرگمهر، به‌شاستنامه شماره ۴۶-۵۰ استار، متولد ۱۲۹۳، سرهنگ ستاد (بازنشسته)، اکنون وکیل دادگستری، در ۱۳۱۳ به‌درجه ستوان دومی پیاده نایل شدم و در ۱۳۲۹ به‌درجه سرهنگی ارتقا یافتیم. در خرداد ۱۳۳۱ دوره فرماندهی و ستاد دانشگاه جنگ را تمام کردم و از مرداد ۱۳۳۱ عهده‌دار فرماندهی هنگ پیاده ناصری (معروف به سرپازخانه قصر) در تهران که جزو لشکر ۲ زرهی بود گردیدم. از ۱۶ شهریور ۱۳۳۱ به فرمانداری نظامی آبادان (پس از خلع ید از انگلیسها) منصوب شدم. سهام السلطان بیات، رئیس هیت مدیره و مدیر عامل شرکت ملی نفت ایران که مفروض در خرمشهر بود، گویا کارم را به‌دکتر مصدق خوب معرفی کرده بود. در نیچه اردیبهشت ۱۳۳۲ به‌سبب فارغ‌التحصیلی از دانشکده حقوق و علوم سیاسی به‌دادگاه عالی انتظامی قضات در دستگاه دگرگون شده اداره دادرسی ارتش که طبق لوایح قانونی دکتر مصدق بنیان‌گذاری شده بود به نام دادیار مستقل گردیدم. لیکن دکتر مصدق مرا به وزارت دارایی یا سمت رئیس اداره کل غله و نان مأمور داشت. حدود سه‌ماه و سه‌روز در اداره غله بودم. سه‌روز بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، گویا با تلقین سیدضیاءالدین طباطبائی به‌سپهبدزاهدی، نخست‌وزیر زمان، و خطرناک معرفی کردن من در سمت ریاست اداره غله مرا از اداره غله بیرون کردند؛ و از فرار از سرلشکر فرهاد دادستان، فرماندار نظامی تهران، خواسته بودند افسری را پیشنهاد کند و به‌عین خاطر بود که سرهنگ پیاده معاون زاده به‌اداره غله آمد. کاری در ارتش نداشتیم و بنا شد جزو هیئتهای بازرسی منتخب بازرسی کسل کشور (وزارت دادگستری) به‌استانها و شهرستانها بروم که وکالت مصدق را به‌شخصی که بعدها خواهد آمد خودم برای خودم تدارک دیدم.

نوشته‌های بعدیم همان نوشته‌هایی است که از اوایل تابستان ۱۳۳۳ مفارن پایان محاکمه دکتر مصدق بتدریج در

طول سالهای مقدماتی آماده کرده‌ام. نه تغییر می‌دهم و نه تصحیح انشائی می‌نمایم. زیرا این اوراق برای من خاطرات گرانمایی دارند که بدون دستکاری عرضه می‌کنم. به صحتش اطمینان دارم و مدعی نویسندگی و تاریخ‌نویسی نیستم. همه قسم اشتباهات ادبی و انشائی را می‌پذیرم و خوانندگان عزیز بر من می‌بخشایند.

اینکه رویدادهای پس از بیرون کردن از اداره غله (۳ شهریور ۱۳۳۲) تا قبول وکالت جناب آقای دکتر محمد مصدق و اولین پادداشتهای از پرونده بازرسی (۱۹ مهر ۱۳۳۲).

پس از برکنار شدن از اداره غله، کماکان در حال انتصاب به وزارت دفاع ملی باقی بودم و عمده اشتغال رسیدگی به کار بنایی در یوسف‌آباد، کوچه مجلسی بود. شرح این ساختمان و سرهم کردن چهار اطاق کوچک در زمین ۳۶۴ متری و فروش عالی و فالپچه جهیز عیال و تفره آلات، و قرض از بانک سپه و قرض از دوستان و خویشان و گسرو گذاشتن انگشتر و زیورآلات در بانک کارگشایی و کارهای دیگر خودداستان مفصلی است که بی‌ولها بخوبی بر آن آگاهند. شرح آن در این مختصر نمی‌گنجد و لزومی هم ندارد که گنجانده شود و حدیث مفصل از این مختصر می‌توان خواند.

در دهه آخر شهریور، پیش از ظهری در میدان توپخانه به انوشیروانی شمشیران که از راه خیابان پهلوی می‌رفت و مرا به یوسف‌آباد می‌رساند داخل شدم. بی‌هوا، سرم به پایین. دیدم یک نفر به من سلام کرد و گفت: «بفرمایید اینجاست». سر برداشتم دیدم تیمسار سپهبد علی اصغر نفی است. او به تقاضای خود در زمان دکتر مصدق بازنشسته شده بود. با نهایت خضوع به سابقه مرئوسیت و ارادتش که داشتم یا شرمندگی تمام جواب سلام دادم و پهلوی نشستم. ضمن اجراء بررسی اظهار تأسفک کردم که «حیف بود از او تن کنار روید». گفت: «بنا به تقاضای خودم بود؛ زیرا در دادگاه عالی انتظامی معقول نبود یک نفر سپهبد کارمند دادگاه باشد. دکتر هم خیلی اصرار کرده بمانم. ولی صلاح من نبود باشم».

ایراز اشتیاقی به دیدنش کردم. گفت: «احالا منزلت در درین است. در شهر بناست خانه‌ای کرایه کنم و همین روزها می‌آیم شهر. آدرس می‌دهم آنجا پیش من بیایید. تلفن منزلت در شمیران ۳۳۶ است. شمیران را می‌گیرید، بعد می‌گویید ۳۳۶». یادداشت کردم. از حال من جو یا شد. گفتم: «اکنون منتصب به وزارت دفاع ملی هستم و روزها با کار بنایی مشغولم». رسیدیم به دوراهی یوسف‌آباد. اجازه خواستم. پول اتوبوس را هم معظم‌له مرحمت فرمودند. خدا حافظی کردم. او به شمیران رفت و من هم به سر بنایی رفتم.

این شرح مقدمه‌ای بود که بعداً در مورد وکالت خود از این حسن اتفاق نام ببرم. چندی بعد از وقایع ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، تیمسار سرلشکر عبدالله هدایت وزیر دفاع ملی شدند. به سبب همکاری که از سال ۱۳۲۰ بدفعات در دانشکده انسری ست آجودانی ایشان را داشتم و پس از آن رشته لطف او و ارادت من قطع نشده بود. خدمتش رسیدم. تقاضایم فقط این بود که مرا به خارج از تهران منتقل نکنند و شغلی هم نمی‌خواستم که در مضیقه فرار گیرند، شغلی که مطابق با قدمت و سابق خدمت باشد. آن روزها مشاغل حساس به آنهایی داده می‌شد که قبلاً برکنار بودند یا شغل کوچکتر داشتند؛ خلاصه جزو دسته بندی بودند. من محل هیچ اعرابی نبودم. اساساً در تمام زندگی بی‌کار و شغل یعنی زرفتم: هر کاری رجوع کرده‌اند سعی کرده‌ام آن کار را خوب انجام دهم. تیمسار هدایت هم کمال محبت را فرمودند و چون عادت به صراحت لهجه‌ام داشتند، از گفته‌هایم همان چیزی را استنباط کردند که فکر می‌کردم و گفتم.

دولت وقت (دولت زاهدی) تصمیم گرفت چهار هیئت یازرسی به چهار جهت شمال، جنوب، شرق و غرب ایران فرستد. هر هیئت به ریاست یکی از مستشاران دیوان عالی کشور و با عضویت یک نماینده از وزارت کشور، یکی از

وزارت دفاع ملی و یکی از شهربانی بود.

اینجانب جزو چهار نفر افسری بودم که وزارت دفاع ملی به وزارت دادگستری^۲ معرفی نموده بود. روز آدینه ۶۰ مهر ۱۳۳۲ ابلاغی رسید که خود را به رئیس بازرسی کل کشور معرفی کنم. روز شنبه ۱۱ مهر خود را به آقای شهیندی که تحت نظر وزیر دادگستری کارهای بازرسی کل کشور را اداره می کرد معرفی کردم. مذاکرات لازم در مورد مأموریت به عمل آمد. قرعه کشی شد، و من جزو هبستی که باید به شمال بروم تعیین شدم. قرار شد با آقای شعرا، دادیار دیوان عالی کشور که به تقوی و فضیلت مشهور است و رئیس هیئت شمال بود، همراه باشیم. دو سه روز بعد هم آقای شعرا را ملاقات کردم و قرار مسافرت گذاشته شد. تصویرنامه هم گذاشت که فوق العاده روزانه ۲۵۰ ریالی باشند. یعنی دورابر فوق العاده روزانه یک نفر سرهنگ در مأموریتهای خارج از تهران. در تهیه وسایل سفر و در تماس با همسفران بودم.

ابلاغ مأموریت به شرح زیر صادر و روز ۱۹ مهر به اینجانب تسلیم گردید.

به تاریخ ۱۳۳۲/۷/۱۸

شماره ۷۵۹۸/ب

وزارت دادگستری

اداره بازرسی کل کشور

سرکار سرهنگ ستاد جلیل بزرگمهر نماینده وزارت دفاع ملی

بموجب این ابلاغ به شما مأموریت داده می شود که به نمایندگی بازرسی کل کشور و به اتفاق نمایندگان وزارتخانه های دادگستری و کشور و اداره کل شهربانی به حوزه شمال عزیمت نموده و موضوعاتی را که در دو برگ یادداشت پیوست تعیین گردیده مورد بازرسی قرار داده و پس از طاقمه بازرسی هر یک از شهرستانها نتیجه را در سه نسخه متفقاً گزارش دهید. هزینه سفر و فوق العاده شما از بودجه وزارت دفاع ملی پرداخت خواهد شد.

وزیر دادگستری و رئیس بازرسی کل کشور

وزارت دادگستری

اداره بازرسی کل کشور

تکالیف هیتهای بازرسی به قرار ذیل است:

الف. بازرسی در اوضاع و احوال و امور اجتماعی استان یا شهرستان.

ب. بازرسی در موضوعی که مربوط به تأمین حسن جریان امور ادارات و دوایر دولتی و صحت عمل مأمورین و طرز رفتار عموم مستخدمین و مأمورین دولتی و شهرداریها و همچنین بستگاههای عمومی که تمام یا قسمتی از سرمایه آنها متعلق به دولت است.

در مورد بند الف، اخلاق و افکار و روحیات سکنه و طرز زندگی آنان باید مورد توجه واقع شود و وضع بهداشتی و فرهنگی و حواجی عمومی آنان از قبیل مسائل مربوط به آب، برق، پزشکی، دارو، مؤسسات تربیتی، وضع راهها، طرز حمل و نقل، و امثال آنها مورد بررسی دقیق و کامل واقع شود و

طرح‌ها و نظرهای اصلاحی مفید و عملی پیشنهاد گردد و در مورد سکتة دهات و چشادر نشینها نیز هر گاه اوضاع و احوال آنها مقتضی تذکری باشد اعلام دارند.

در مورد بند بی، علاوه بر بازرسی در کیفیت هماهنگی و وحدت نظر و تشریک مساعی ادارات دولتی و مأمورین دولت در انجام وظیفه، امور ذیل نیز باید مورد بازرسی واقع شود:

(۱) حضور و غیاب کارمندان دولت و اینکه از وجود آنان در تمام ساعات اداری حداکثر استفاده بعمل می‌آید یا نه؛

(۲) تناسب تعداد کارمندان با کار اداره؛

(۳) ادب و حسن سلوک مأمورین با ارباب رجوع و سرعت جریان امور یا علل تأخیر در کارها؛

(۴) عدم تبیض در انجام وظیفه و دخالت ندادن ملاحظات خصوصی در جریان امور؛

(۵) حسن مسئولیت و وظیفه‌شناسی و بی‌طرفی و بی‌نظری و شهامت مأمورین در انجام وظایف قانونی؛

(۶) استعداد کارمندان دولت در هر یک از ادارات و اینکه انتصاب کدام یک از آنان متناسب با وظایف محوله تیره است و از آنان که تیر و تخصص در رشته‌ای دارند استفادهٔ بی‌مورد می‌شود یا نه؛

(۷) عضویت و عدم عضویت در احزاب سیاسی، مخصوصاً تسخیر این نکته که بعضی از مأمورین این قبیل ملاحظات را در وظایف خود دخالت می‌دهند یا نه؛

(۸) اموری که رعایت آنها به‌طور کلی در امنیت آن منطقه مؤثر است یا عدم رعایت آنها ممکن است نظم و امنیت عمومی را دچار اختلال نماید؛

(۹) علل ظهور وقایع خلاف نظم و قانون و اغتشاشات و تعیین مسؤلین این قبیل امور؛

(۱۰) کیفیت عایدات دولت از حیث زیادتی و نقصان و ذکر علل مربوط به آنها؛

(۱۱) علل و طرق ورود و خروج اجناس به‌طور قاچاق و طرز جلوگیری از آن، و رفتار مأمورین مربوط به این امر با پیشنهادات مفیده یا سوء استفادهٔ مأمورین دولت از آن با همکاری مأمورین دولت یا مرتکبین این قبیل اعمال. بخصوص در مورد صدور خواربار عمومی که ممکن است قسمتی از آن کشور را دچار مضیفه نموده و موجب سوء معیشت اهالی شود؛ همچنین در مورد ورود اشیائی که ثروت ملی را هدر دهد یا اموری که متافی وضع بهداشتی سکتة کشور گردد و موضوعاتی که موجب برهم زدن امنیت گردد (مانند قاچاق اسلحه)؛

(۱۲) هر گاه علاوه بر نکات فوق موضوعی به‌تظر برسد که اطلاع و وسوف دولت از کیفیت جریان آنها ضروری تشخیص شود، از اعلام آن نباید خودداری کنند؛

(۱۳) اموری که رعایت آنها در اقتصاد کشور و تجارت و زراعت و بهداشت عمومی ممکن است مؤثر واقع شود و عدم رعایت آنها با عدم جلوگیری از آنها ممکن است سوءاثر نماید.

(۱۴) در ضمن تحولاتی که در امور اجتماعی اخیر پیش آمده هر گاه به‌مواردی برخورد حاصل شود که دستورات مختلف حساب خصومت‌های سابق را نسیب می‌کنند، علل آنها را کشف و راه بصل آن را پیشنهاد نمایند؛ و در صورتی که از طرف مأمورین دولت در ایجاد این گونه اختلال اقدام و دخالتی شده باشد، مأمورین مسؤل را معرفی نمایند.

مأمورین مسجل، اجزای هیئت تشخیص، ابلاغ در دست - به اصطلاح موجبات موجود و موانع مفقود، فقط برای

هزینه راه و فوق العاده به طور علی الحساب مبلغی می گرفتیم و راهی می شدیم. اصرار هم بود که همیشه هر چه زودتر حرکت کنند.

بعد از ۲۹ مرداد ۱۳۳۲ که جناب آقای دکتر محمد مصدق خود را به عوامل انتظامی معرفی کرد، بازداشت شد و مدتی در باشگاه افسران و سپس در سلطنت آباد زندانی گردید، بازپرسی در سلطنت آباد از وی شروع شد. اولین جلسه بازجویی روز پنجشنبه ۲۹ شهریور ۱۳۳۲ و پنجمین جلسه بازجویی با آخرین آن روز سه شنبه ۷ مهر ۱۳۳۲ انجام گرفت. متعاقب آن ادعای نامهای به امضای سرنایب حسین آزموده، به نام دادستان ارتش، در ۹ مهر ۱۳۳۲ صادر و در جریان روز منتشر گردید.

قهری است که برای محاکمه دکتر مصدق می بایستی وکیل یا وکلایی از بین نظامیان، مطابق قانون دادرسی و کیفر ارتش ۱۳۱۸ که دکتر مصدق قسمت عمده آن را نسخ نمود بودند، تعیین می شد.

غروب روز انتشار روزنامه، به اتفاق آقای اسدالله صادقی از دوستان صمیمی ام در مغازه الکتریکی ناری واقع در خیابان لاله زار سراغ یک نفر سیمکش رفته بودیم که چشمم در پیشخوان مغازه به روزنامه های اطلاعات و کیهان افتاد که این عبارت را در صفحه اول به خط درشت درج کرده بودند: «دکتر مصدق سبهد نقدی را به وکالت خود انتخاب نموده است.»

به این ترتیب معلوم شد که آقای دکتر مصدق نوبسار سبهد نقدی را برای وکالت در دادگاه معرفی نموده اند. حدود ساعت ۹ شب به محض رسیدن به منزل، از شمیران نمره ۳۳۶ منزل نوبسار سبهد نقدی را گرفته و بعد از سلام عرض کردم: «در کار تازه ای که برای جناب عالی پیش آمده است حاضریم به عنوان منشی و کسک کار کنیم. می فرمایید در شمیران کی خدمت برسیم؟» گفتند: «روزی یکشنبه به منزل شهر می آیم و با شما مفصلاً صحبت می کنم.»

سبهد نقدی به اولین تکلیف وکالت پاسخ منفی داده و به عدم اطلاع به رموز وکالت متعذر گردیده بود. این مطلب که به آقای دکتر مصدق ابلاغ می شود، به دادگاه می نویسد پس سبهد نقدی ایشان را ملاقات کند تا با نظر او افسری برای وکالت تعیین شود. در غیر این صورت دادگاه رأساً افسری را به عنوان وکیل تسخیری تعیین نماید. این مطلب باز به سبهد نقدی ابلاغ می شود. او در جواب به دادگاه می نویسد که برای ملاقات از پیشگاه شاهانه کسب اجازه شود و اضافه می نماید که در مورد معرفی یک نفر افسر، چون سرهنگ بزرگمهر دانشکده حقوق را دیده و به عنوان آشناست و سجاوای اخلاقی مورد تعین دارد او را معرفی می نمایم.

عدم قبول وکالت سبهد نقدی در مرحله اول در روزنامه ها منعکس شد، ولی از جریان اخیر در مورد معرفی اینجناب خبری نبود. لذا صبح روز یکشنبه ۱۹ مهر ۱۳۳۲ به اداره دادرسی ارتش سری زدم و به اصطلاح سر و گوش آب دادم که بیستم چه خبر است. سرهنگ سناده فریختی که آن موقع رئیس دفتر دادستانی ارتش بود محرمانه به من گفت: «ترا برای دکتر مصدق وکیل تعیین کرده اند.» بیش از این چیزی نگفت. من هم خارج شدم و حدود ساعت ۱۳ به منزل رسیدم. در منزل به من گفتند که سرلشکر افغمی از اداره دادرسی ارتش تلفن کرده و فوراً مرا خوانسته است. با این مقدمات پیدا بود که مرا برای چه کاری خوانسته است. به سرلشکر مسزور در دادرسی ارتش تلفن کردم. اظهار داشت: «کار مختصری دارم؛ زودتر به اداره دادرسی ارتش اطلاق من سر بر نید.» گفتیم: «چشم.» گوشی تلفن را گذاشتم و عازم اداره دادرسی ارتش شدم.

به اطلاق طبقه دوم اداره دادرسی ارتش، مغرب اطلاق رئیس دادرسی ارتش که محل کار سرلشکر افغمی بود، وارد شدم. آقای علانی نامی که در روزنامه پست تهران کار می کرد با یک نفر دیگر هم حضور داشتند. سرلشکر افغمی به سابقه آشنایی و همکاری در دانشکده افسری احوالپرسی و اظهار مرحمت کرد و گفت: «قریباً محاکمه آقای دکتر

مصداق شروع می شود. به ایشان نوشته ایم و کیل تعیین کند. سپهبد نقدی را معین نموده است. او هم قبول نکرده است. آقای دکتر اطلاع داده ایم. نوشته اند که سپهبد نقدی حاضر شود که با نظر او یک نفر را تعیین نمایم. آقای دکتر مصداق به دادگاه اطلاع داد که اگر سپهبد نقدی معین نکرد یک نفر و کیل تسخیری معین کنیم. تیسار سپهبد نقدی شما را معرفی کرده است.»

پرسیدم: «حالا دادگاه به چه اسمی بدین تکلیف و کالت کرده است؟» گفتند: «به نام و کیل تسخیری.» پرسیدم: «قبلاً کسی را در نظر نگرفته بودید؟» گفتند: «چرا، به سرهنگ ۲ هوایی دکتر مدرسی ابلاغ کرده ایم. او رفته بررسی کند و جواب بدهد. حالا چون خود آقای دکتر مصداق و کیل را به عهده دادگاه گذاشته و تیسار سپهبد نقدی هم شما را معرفی کرده است. از این جهت به شما تکلیف می کنیم. هم ابلاغش حاضر است و هم امضا شده. اگر قبول می کنید قبولیتان را بنویسید؛ و چون قانوناً مهلت دارید. می توانید نظرتان را بعداً گزارش دهید.» گفتیم: «ابلاغ کجاست؟» عین ابلاغ به شرح زیر را به من دادند و خواندم:

وزارت دفاع ملی

به تاریخ ۱۳۳۲/۷/۱۹

شماره ۲۵

سرکار سرهنگ ستاد جلیل بزرگمهر

نظر به اعتمادی که آقای دکتر مصداق به تیسار سپهبد نقدی داشته و مایل بودند که با نظر ایشان و کیل مدافع خود را انتخاب نمایند. با مراجعه به تیسار سپهبد نقدی ایشان شما را معرفی فرموده اند و از طرفی آقای دکتر مصداق طی نامه مورخه ۱۶ مهر ماه ۱۳۳۲. مطابق ماده ۱۸۳ قانون دادرسی و کیفر ارتش، تعیین و کیل را به عهده دادگاه محول نموده اند. لذا سرکار از طرف دادگاه به موکالت منتم مزبور تعیین می شوید. متعنی است ضمن اعلام قبولی و کالت، جهت مطالعه پرونده همه روزه از ساعت ۱۷ در دفتر دادگاه حضور بهم رسانید.

رئیس دادگاه عالی ویژه - سرانشکر الفخفی

نامه در دستم بود. گفتیم: «میتوانم نام مرا مرحمت فرمایید تا اظهار نظر کنم.» نوشتم: «ضمن اعلام قبولی و کالت، برای مطالعه پرونده حضور خواهم یافت و بعداً آمادگی خود را به عرض می رسانم. امضا سرهنگ بزرگمهر ساعت ۱۳۳۲/۷/۱۹. چون در تردید کامل بودند که قبول کنم، پرسیدند: «قبولی نوشتید؟» عرض کردم: «به معنای یک دستور نظامی باید قبول کنم و قبول کردم.» پیدا بود که خیلی خوشحال شد که من قبول کرده ام و محتاج مراجعه به دیگران شده اند و به این ترتیب به اصطلاح کلک تعیین و کیل کنده شد.

منشی دادگاه، سرگرد سوار برادران شکوهی، را خواست و اظهار داشت: «از ساعت ۵ بعد از ظهر که سرکار سرهنگ بزرگمهر می آیند، پرونده آقای دکتر مصداق را در اختیارشان بگذارید.» از اطاق که بیرون آمدم آفران دادرسی کم و بیش از جریان مطلع بودند. از من می پرسیدند: «قبول کرده ای؟» گفتیم: «بسی.» همه با تعجب تسلی می کردند و قبول این و کالت را پرخطرترین عمل می دانستند.

هر کس از جریان خبردار می شد مرا از قبولی و کالت بر حذر می داشت، و من هم می گفتم: «حالا بروم ببینم چه می شود.» از قبول و کالت که مطلع می شدند یا در نظر گرفتن او ضایع روز و دستگیری دسته دسته مردم خیلی متوحش و ناراحت می شدند و مرا اعلام می کردند. حرفی نمی زدیم و با کمال عصبانیت گوش می کردم. یکمرتبه عقده ام ترکید و گفتم: «این همان مصداقی است که در دوره او فرماندار نظامی آیلان بودم؛ رئیس قله اش بودم. یک ماه و بیست و دو روز پیش هر کس در ایران به هر حقه بازی بود می خواست به درگاه همین مصداق تفرق پیدا کند. حالا مگر چه شده

است؟ خود مصدق مگر عوض شده است؟ مگر عقایدش عوض شده است؟ هیچ چیز از عوض نشده است؛ فقط اوضاع سیاسی عوض شده و او به گوشه زندان افتاده است. من که وکیل او نیستم؛ وکیل دادگاهم. دادگاه مرا معین کرده است. از شرافت و انسانیت دور نیست که در چنین وضعی دادگاه مرا تعیین کند و من شانه خالی کنم؟ از شدت عصبانیت گریستم.

ثُمَّ مِنْ ثَمَاءٍ وَ ثَبَلٌ مِنْ ثَمَاءٍ بِبَيْتِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

بله، روزی وکالت آقای دکتر مصدق را قبول کردم که علی الظاهر همه بدگویی و عیبجویی از مصدق می کردند - بدخواهان و مخالفان به اقتضای مخالفت و دوستانه از بیم مخالفان تصور می کنند راز احترام عموم نیز همین مطالب بود که تکلیف قانونی را بی چون و چرا، به اصطلاح بدون بررسی قبول کردم. به قول اکثر مردم خود را به خطر انداختم.

آن روزها سرماخوردگی سختی داشتم و در تب می سوختم. مع هذا ساعت ۵ بعد از ظهر (غروب به اقتضای فصل) در اداره دادرسی ارتش به همان اطافی که صبح رفته بودم رفتم. دیدم نیمسار سرنویپ ریاحی با لباس غیر نظامی آنجا است. سلام علیک کردم. پرسید: «اینجا چه کار داری؟» گفتم: «وکیل نسخیری آقای دکتر مصدقم.» بعد نیمسار سرلشکر میرجلالی وارد شد و با سرنویپ ریاحی که او را مدتها ندیده بود روبوسی کرد. سرنویپ معین بود، سرهنگ ۲ شاهلی و سرهنگ ۲ آزمین رسیدند. آنها یک طرف دور میز گردی شروع به مشاوره و بررسی نمودند. من هم پرسندم آقای دکتر مصدق را گرفتم. و برای و قوف از جزئیات جریان بازجویی خود را مکلف دادم که همه پرونده را از صدر تا ذیل رونویسی کنم و به موکل خود عیناً ارائه دهم تا میادا نکاتی فراموش شود. همان شب تا ساعت ۸ بعد از ظهر نوزده صفحه نوشتم.

پس از اینکه به منزل آمدم در یک دنیا فکر غوطه ور شدم. وظیفه سنگین وکالت و نظرهای موافقین و مخالفین از یک طرف و نظرات آنهایی که قسمتی از کارهای دکتر را خوب می دانستند و بر قسمتی خرده می گرفتند از طرف دیگر. وظیفه شرافتی و انسانی از گوشه های دیگر. مرا در آن دنیای فکر غوطه ور نمودند. چون فکر آزاد است خردم هم پیش خود بی آنکه متشابه افراتی باشد ایراداتی داشتم که اگر در کارم تأثیر می دادم نمی توانستم صد در صد متعبد به حال موکلم باشم. پس از جدالهای درونی فراوان در تقویم بغلی خود چنین یادداشت کردم:

۱۳۳۲/۷/۱۹ - قبول وکالت مصدق کردم. تصمیم گرفته که به او مؤمن باشم با خیانت نکتم؛ در غیر

این صورت عقاید خودم یا نظر او جور نمی آمد و بالتبع اخلاقاً و شرافتاً به امانت خلی وارد می شد. با این یادداشت تکلیف دوره وکالت را روشن کردم. یعنی باید در بجه عقاید خود را در مورد گفته ها، کرده ها و نتایج آنها ببندم و بکنم خود را مؤمن به عقاید او بدانم تا دخل و تصرفی در کار وکالتی غیر از اراده او نداشته باشم و بالتبع به امانت خودم لطمه وارد نیاید و پس از پایان دادرسی خودم می مانم با عقاید و افکار خودم. فکر می کنم مفاد یادداشت را تا آخر دادرسی یا حداکثر قدرت و توانایی انجام دادم. (تا چه قبول اند و چه در نظر آید).

جریان قبول وکالت در روزنامه های عصر با خطوط درشت به همراهی گزارر عکس اینجانب منتشر گردید.

دکتر محمود صنایعی که از مردان فاضل، شرافتمند، دانشمند و از دوستان صمیمی ام می باشد و برای تعطیلات تابستان ۱۳۳۲ مقارن وقایع ۲۸ مرداد به طهران وارد شده بود و چند جلسه هم یکدیگر را دیده بودیم، صبح روز دوشنبه ۲۰ مهر به من تلفن کرد و گفت: «اسما که وکالت دکتر مصدق را قبول کرده باید آیا این امر تعمیلی به ایشان نخواهد بود؟

بلکه ایشان نخواهند که اساساً صحبتی بکنند و مظلومیت خود را نشان دهند. گفتیم: «اولاً، من وکیل نسخیری هستم، ثانیاً، کسی که در بازرسیها پاسخ داده است قطعاً در دادگاه هم هر چند آن را غیر قانونی بداند حاضر می‌شود. ثالثاً، من دفاع مؤثری از او نخواهم داشت زیرا پهلوان این وقایع خود او بوده و خودش بند است چه بگوید و به حد کافی، بلکه به حداکثر، قادر به دفاع از خویش می‌باشد. رابعاً، چشم، با خودش صحبت می‌کنم. هنوز که او را ندیده‌ام؛ اگر عقیده‌اش مثل شما بود کناره‌گیری می‌کنم.»

پس از کسب نظر بدکتر محمود صناعی اطلاع دادم که برخلاف حدس او، آقای دکتر مصدق میل دارد این دادگاه تشکیل بشود تا بتواند حقایق موردنظر را در آنجا مطرح نماید.

اول وقت اداری روز دوشنبه ۲۰ مهر خود را به‌ادارهٔ دادرسی ارتش رساندم و ضمن نوشتن بقیهٔ پروندهٔ بازرسی به‌ریاست دادگاه ویژهٔ چنین نوشتیم:

به‌تاریخ ۱۳۳۲/۷/۲۰

شمارهٔ ۱

وزارت دفاع ملی

عطف به شمارهٔ ۲۵ مورخ ۱۳۳۲/۷/۱۹. محترماً استدعی است دستور فرمایند که آزادانه بتوانم با جناب آقای دکتر محمد مصدق در زندان ملاقات نمایم.

سرهنگ ستاد جلیل بزرگمهر

تا آخر وقت اداری به‌دادگاه و تیسار سرتیب آزموده مراجعه شد؛ بالاخره موفق به اخذ نامه نشدم. عصر همان روز باز در دفتر دادرسی حاضر شدم و به نوشتن بقیهٔ پروندهٔ بازرسی پرداختم. صبح روز سه‌شنبه ۲۶ مهر در دادرسی ارتش حاضر شدم و ضمن تماس با سرگرد جمشیدی، افسر اداری دانشتانی ارتش، دو نامه به‌دستم دادند: یکی به‌فرماندهی لشکر، و دیگری رونوشت به‌خود اینجانب، که نامهٔ به‌عنوان فرمانده لشکر اجازهٔ ملاقات بود.

وزارت دفاع ملی

از دانشتانی ارتش

شمارهٔ ۶۷۵

به‌تاریخ ۱۳۳۲/۷/۲۰

فرمانده لشکر پیاده مرکز
(توسط سرکار سرگرد بلالی، سلطنت آباد)

در باره ملاقات سرکار سرهنگ ستاد جلیل بزرگمهر با آقای دکتر محمد مصدق، چون سرکار سرهنگ بزرگمهر به سمت وکیل مدافع متهم نامبرده تعیین شده‌اند، بنابراین هر موقع می‌توانند به طور آزاد بدون حضور مأمورین با موکل خود ملاقات نمایند.

دادستان ارتش، سرتیپ آز موده

گیرندگان

سرکار سرهنگ ستاد جلیل بزرگمهر

عصر روز ۱۹ مهر که قبول وکالت کردم، به خانم ضیاء السلطنه خانم آقای دکتر مصدق که در منزل دخترش بانو منصوره متین دفتری^۱ بود (بشماره ۲۳۱۹۱) تلفن نمودم. خود را معرفی و سمت وکالت را عرض کردم. جوابهای خانم مصدق خیلی گنگ و علی الظاهر با تشویش بود^۲ در این صحبت تقاضا کردم که اگر ممکن باشد وسیله‌ای در اختیارم بگذارند تا بتوانم به سلطنت آباد محل زندان آقای دکتر مصدق بروم؛^۳ و اضافه کردم: «وقتی تعیین بفرمایند خدمتتان برسم.» فرمودند: «هر وقت بخواهید تشریف بیاورید.»

تکلفه نگذارم که چندی بعد از وقایع ۲۸ مرداد، مهندس احمد مصدق معاون وزارت راه در کابینه دکتر مصدق و بسیاری از کابینه‌های قبل از آن، و دکتر غلامحسین مصدق استاد دانشگاه تهران و دارای مطب شخصی جنب بیمارستان وقف شده نجم السلطنه (مادر آقای دکتر مصدق) مشهور به بیمارستان نجمیه، از طرف فرماندار نظامی طبق ماده ۵ بازداشت شده بودند. ابتدا پس از چند روز مهندس احمد مصدق و پس از ۴ آبان ماه دکتر غلامحسین مصدق را مرخص کردند. مهندس مصدق در شیران ساکن بود و کمتر به شهر می‌آمد؛ و دکتر غلامحسین مصدق را اشاره کردند که در تهران موقتاً نماند. لذا او به احمد آباد رفت و پس از سی روز توقف در احمد آباد به شهر آمد و به کارهای عادی خود در مطب پرداخت.

گزارشی به عنوان وزارت دفاع ملی تهیه کردم و رونوشتی به کارگزارین ارتش و رونوشت دیگری به وزارت دادگستری فرستادم مبنی بر اینکه چون وکالت تسخیری آقای دکتر محمد مصدق را قبول کرده‌ام بنابراین، از انجام دادن مأموریت معاف می‌شوم؛

به تاریخ ۱۳۳۲/۷/۲۶

شماره ۴

وزارت دفاع ملی

محترماً معروض می‌دارد: وزیر دادگستری و رئیس بازرسی کل کشور طی شماره ۷۵۱۸/ب مورخ ۱۳۳۲/۷/۱۸ با معرفی که وزارت دفاع ملی قبلاً از اینجانب نموده بود مأموریت داده است که جزو هیئت بازرسی به شمال عزیمت نموده و کارهای بازرسی انجام دهم. در عین حال ریاست دادگاه عادی ویژه طی شماره ۳۵ مورخ ۱۳۳۲/۷/۱۹ که رونوشت آن تقدیم است اینجانب را وکیل تسخیری آقای دکتر محمد مصدق تعیین نموده است. مراتب استحضاراً گزارش که نسبت به تعیین

عوض دیگر و با هر طور مقرر فرمایند عمل گردد. از روز ۱۳۳۲/۷/۲۰ نیز مطالعه پرونده را در اداره دادرسی ارتش شروع نموده‌ام.

منوط برای عالی است

سرهنگ ستاد جلیل بزرگمهر

محترماً، رونوشت بالا جهت استحضار ریاست اداره کارگزینی ارتش تقدیم می‌گردد.

سرهنگ ستاد جلیل بزرگمهر

محترماً، رونوشت بالا عطف به فرقه شماره ۷۵۹۸/ب مورخ ۱۳۳۲/۷/۱۸ جهت استحضار وزارت دادگستری (بازرسی کل کشور) ابلاغ می‌شود.

سرهنگ ستاد جلیل بزرگمهر

با ترتیب بالا، موضوع مأموریت منتهی شد و کار وکالت تسخیری به میان آمد.

پس از اخذ نامه دادستانی، صبح روز سهشنبه ۲۱ مهر به منزل آقای دکتر متین دفسری تلفن نمودم و مائین خرواستم. مائین حاضر شد و مقارن ساعت ۱۰ با مداد به طرف سلطنت آباد حرکت نمود. سلطنت آباد در شمال غربی تهران واقع است.

جاده شمیران که به سه راه ضرابخانه رسید در امتداد شمال شرقی امتداد یافت. پس از عبور از ضرابخانه به ساختمانهای سلطنت آباد رسید که قسمتی از ابنیه منازل کارمندان و افسران کارخانجات اسلحه سازی سلطنت آباد می‌باشد و بعد از آن به خود کارخانه رسید. جاده آسفالت شده غربی و شرقی (خیابان دولت) قلهک به سلطنت آباد منتهی می‌شد.

مائین به طرف مشرق برابر دری آهنین پیچید. داخل محوطه، در دو طرف منازل افسران بود. سپس مقابل در بسیار بزرگ آهنینی رسیدیم. محافظین و پاسداران در مقابل هر دو در گمارده شده بودند. در اینجا مائین متوقف شد و من پیاده شدم. پس از معرفی خود به افسر نگهبان کارخانجات با تلفن به افسر محافظ آقای دکتر محمد مصدق اطلاع دادم. سرگرد پلاری با جیب ارتشی از مقر خود به محل توقف اینجانب آمد. پس از اخذ نامه ترتیب آزموده، مرا سوار کرد و به محل زندان هدایت کرد.

محل زندان در وسط باغ وسیعی با اشجار کهنسال قرار گرفته بود. از دو طرف باغ خیابان امتداد داشت و در وسط حوض بزرگ و عمارت قدیمی سلاطین فاجاریه بود. پس از طی حدود دویست متر، کلاه فرنگی بزرگ و مرتفعی به نظر می‌رسید که بعد معلوم شد که تالار آینه هم در اینجا قرار دارد و سابقاً محل سلام نایبانی سلاطین فاجار بوده است.

کلاه فرنگی پنج طبقه و تمام عمارت از ساختمانهای قدیمی بود که از طرف شمال پله آهنین داشت. پلههای آهنین به ارتفاع یک طبقه از کلاه فرنگی بود که در انتهای آن، بلافاصله دست راست است. یک اطاق بود که بعد معلوم شد بازداشتگاه آقای علی میسر کفیل وزارت دارایی حکومت مصدق است. و ورود. اطاقی بود و در جلو اطاق راهرویی که به تالار آینه متصل می‌گردید. دست چپ، پلههای بلند آجری و نیمدایره ای بود که طبقه سوم را به طبقه سوم وصل می‌نمود. از این پلهها که ابتدا او به مشرق بود بالا رفته و انتهای پلهها رو به شمال قرار گرفته. دست چپ مقابل در

چوبی ۲ مروجارک در ۱ و خُرده‌ای واقع شدیم. در رازدم از داخل صدا آمد: «بفرمایید آقا.» من در جلو و سرگرد بلاری از عقب پنوی را که به عنوان برده‌آویزان کرده بودند پس زدیم. وارد شدیم و سلام کردیم. جواب سلامی گفت و احوالپرسی از من و سرگرد بلاری کرد و گفت: «بفرمایید آقا.» سرگرد بلاری گفت: «نه بنده سرخص می‌شوم. امری ندارم.» گفت: «فعلاً که عرضی ندارم.» در را باز کرد. خارج شد. در را بست و رفت. من ماندم و دکتر. هنوز من ایستاده بودم و ایشان در رختخواب نشسته بودند. دکتر گفت: «خوب، آقا چه فرمایشی دارند؟ چه کار دارند؟» با بیان نیمه مسخره گفتم: «بنده وکیل تسخیری جناب عالی شده‌ام.» خنده سرداد و گفت: «تصادف عجیبی شده که جناب عالی وکیل من شده‌اید. پس حالا بفرمایید.» کلاهم را از سرم برداشتم و در رخت‌آویز گذاشتم و روی صندلی آهنی که کف و پشتی برزنتی داشت نشتم و کیفم را روی میز گذاشتم.

بلافاصله پرسید: «در ملاقات با آقا تنها خواهیم بود؟» جواب دادم: «ملاحظه فرمودید که انسر محافظ هم رفت. مانع و مزاحمی در بین نیست.» گفتم: «به‌به، خیلی خوب شد. خوب، حال آقا چطور است؟» گفتم: «بسم‌الله بد نیست. سرماخوردگی دارم. انشاءالله شما مبتلا شوید. آن هم خوب می‌شود. چون در محضر شما هستم البته خوب است.» جریان و کالتم را پرسیدند. شرح واقعه را برایشان گفتم و اضافه کردم: «قسمت عمده از پروندهٔ بازپرسی جناب عالی را نوشته‌ام. مختصری باقی مانده است. عصر امروز آن را هم تمام می‌کنم و می‌دهم مسائین نویس و می‌آورم.» گفتند: «بسیار خوب، بسیار خوب.»

بدون آنکه رشتهٔ موضوع از هم بگسلد، لازم است که از زندان مصدق و طرز محافظت مصدق نیز شرحی گفته شود.

زندانی مصدق اطاقی بود چهارونیم متر و به این وصف: (۶) در ورودی: (۲) طاقچهٔ مربع جای چراغ به ابعاد چارک: (۳) در شیشه‌ای (با شیشه‌های مربع مستطیل کوچک) که بدالان متصل و شبها محل استراحت پاسداران و محافظین دکتر در مواقع استراحت بود: (۴) اطاق کوچکی که از داخل اطاق در داشت و از خارچ هم بدالان در داشت: (۵) در پنجره‌ای رو به باغ سلطنت آباد که بین محوطهٔ باغ و در اطاق زندان نرده آهنین وجود داشت: (۶) اطاق کوچکی که از داخل اطاق و خارچ هر دو در داشت (مثل شمارهٔ ۴) و می‌شد آن را صندوقخانه دانست: (۷) در پنجره‌ای سرتاسری منصوب به دیوار برای روشنایی. از اطاق (صندوقخانه) شمارهٔ ۶ تا صندوقخانه به شمارهٔ ۴ دالان بود که همهٔ صندوقخانه‌ها و راهروها را بهم مربوط می‌کرد. و بر روی شمارهٔ ۲ الف، پله‌هایی بود که به طبقات سوم و چهارم بالا می‌رفت. روی اطاق آقای دکتر مصدق، آقای عبدالعلی لطفی، وزیر دادگستری دولت مصدق، ساکن بود در طبقات دیگر هم دکتر آذر وزیر فرهنگ، دکتر اخوی وزیر اقتصاد ملی قرار داشتند به طوری که در رفت‌وآمد از طبقات بالا به خوبی دیده می‌شدند. پله‌هایی که به پایین می‌رفت از روی شمارهٔ ۲ ب بود: (۸) تختخواب آهنین فتری که در بیمارستانها مصول است: (۹) میز گرد چوبی که وسطش دایره‌ای قرار داشت با یک تنگ آب و یک لیوان، یک نعلبکی برای قرص، مدادتراش و مدادپاک‌کن، یک جلد مجموعهٔ قوانین ارتش (از سرگرد بلاری به امانت گرفته بود)، عینک با جلد چرمی، یک قلم خودنویس، و یک شیشه جوهر پلکان روی آن: (۱۰) کمد آهنین که در بیمارستانها پهلوی تختخواب بیماران می‌گذارند و دارای جعبهٔ کتویی و در زیر آن محافظه‌ای یا در لولایی یا چهار پایهٔ آهنی لوله‌ای معنوی کاغذ: (۱۱) یک میز چوبی بزرگ که یک دوچین کبرینه، دو قنددان چینی یکی سحوی قند و یکی سحوی شکر، صابون دست و روشویی، چهار بسته لند و شکر و چای، یک چمدان که در داخلش پیراهن و زیرشلواری بود،

چند قوطی گز و شبرینی که هیچ‌گاه ندیدم آقای دکتر مصدق بخوردند: ۱۲) جارختی که عصای دکتر از آن آویزان بود: ۱۳) محل سیم‌کشی و محل اتصال برق که از آن برای گرم کردن آب در فوری برقی و بعداً برای بخاری برقی هم استفاده می‌شد و در آن موقع فقط برای تشکجه برقی که خودشان کرسی می‌گفتند مورد استفاده بود.^{۱۱}

بالای تخت‌خواب یک چراغ فوی بود که در اثر قدرت نیروی برق کارخانجات اسلحه‌سازی خیلی روشن بود و چون شب چراغ را خاموش نمی‌کردند نور مستقیماً به چشم دکتر می‌افتاد و همین امر موجب نهایت ناراحتی و عذاب دکتر را فراهم می‌نمود. بعد از مذاکره با سرگرد بلاری، در گوشه یکی از اتاقها چراغ کم‌نور قرمز رنگی نصب شد و چراغ بالای تخت‌خواب هنگام خواب خاموش می‌گردید. سه قطعه زبلوی دولتی کف اتاق را مقروئن کرده بود و چهار عدد صندلی آهنین که با برزنت پشت و محل نشستن پوشیده بود قبل اطلاق را تشکیل می‌داد.

سرگرد بلاری تحت نظر سرهنگ پیاده اسکندر آزموه^{۱۲} مأمور حفاظت زندانیان سلطنت آباد بود. علاوه بر مستحفظینی که اختصاصاً خود کارخانجات داشت، پاسداران برج و اطراف مستقل و جدا بودند، یک پست نزدیک پله آهنین که به کلاه فرنگی مربوط می‌شد؛ یک پست گشتی در اطراف کلاه فرنگی که باید برج گفته شده؛ یک پست دم اطاق دکتر مصدق که از پنجره ۲ ب مستقیماً دکتر روی تخت‌خواب دیده می‌شد و نگهبان کوچکترین حرکات دکتر را زیر نظر داشت و آنی از نگاه به سوی دکتر منفک نمی‌گردید که این خود ناراحتی زیادی ایجاد می‌کرد. اختصاصاً برای مراقبت دکتر در خارج پنجره ۲ الف یک نفر استوار به نوبه معین نموده بودند که صندلی گذاشته بود و چشم به چشم دکتر مصدق می‌دوخت و شبها هم این مراقب به صندوقخانه شماره ۴ منتقل می‌گردید؛^{۱۳} و بدعلت کمی جا پاسدارانی که در سر پست نبودند پشت پنجره به شماره ۳ استراحت می‌نمودند و صدای سرفه و خرناس خواب آنها نیز برای دکتر مصدق زندگی را غیر قابل تحمل می‌کرد.

در طبقات بالا مقابل هر در یک نگهبان گمارده بودند و اطلاع بیشتری در این مورد نداشتیم. غیر از اینجانب هر کسی بنا بود که پیش دکتر برود، مثلاً خانواده‌اش که منحصر به خانم و دخترش بود (یک بار هم عروسی به نام دختر جا زده شده بود)، قبلاً به سرکار سرهنگ آزموه خبر داده می‌شد و در روز تعطیل، ساعت معین، ایشان حاضر می‌شدند و به اتفاق خانواده آقای دکتر وارد اقامتگاه دکتر می‌شدند. یک ساعت می‌نشستند و صحبت از هوا و غذا می‌شد و چای صرف می‌شد و می‌رفتند. در مورد اینجانب، دم در اطلاع می‌دادند و خود سرگرد بلاری یا سرگرد هماپون (که روزهای جمعه اغلب به چای سرگرد بلاری معین می‌شد) اجازه می‌دادند و همراهی می‌نمودند تا به اطاق آقای دکتر مصدق وارد شوم و سپس جدا می‌شدند. بعد من می‌ماندم و دکتر.

مولی که آقای دکتر مصدق در باشگاه افسران بازداشت بودند و به بازداشتگاه سلطنت آباد منتقل نگردیده بودند، ملاقاتهایی با خانواده خود داشتند و آنها وسایل زندگی را به او می‌رساندند. ولی در زندان سلطنت آباد، سویر، در جریان بازپرسی و صدور قرار و اعدامنامه، ملاقات قطع شده بود و هوا هم رو به سردی می‌رفت و وسایل پوششی و کفش نداشت. از این رو به وسیله من سفارش داد که یک کت بَرک و شلوار پشمی و کفش برایش تهیه نمایند. میوه هم انگور، خربزه و آلو زرد سفارش می‌نمود که بتاوب یک روز در میان به وسیله من فرستاده شود. همه اینها را یادداشت کردم.

تکلیف کرد: «اینجا ناهار می‌آورند. اگر مایل باشید ناهار با هم بخوریم.» قبول کردم. پیشخدمتی برایش معین شده

بود. با سلامت دو دست را دو سه بار بهم می‌زد و پیشخدمت که یک نفر سر باز بود حاضر می‌شد. حاضر شد. به ایشان گفت: «آقای سرهنگ هم ناهار اینجا تشریف دارند.»

ساعت ۱۲ شد. ناهار آوردند. ناهار عبارت بود از سوپ جوجه با ماست و خوراک جوجه با هویج و سیب‌زمینی و دسر گلایی و سیب. یک سینی می‌آوردند با دو تلیکی توگود برای سوپ. دو بشقاب لب‌نخت برای خوراک با قاشق و چنگال و یک بشقاب نان نافتون بریده و سوپ در دو بشقاب برای دو نفر. چون آقای دکتر خیلی مبادی آداب‌اند. تعارف روی تعارف که: «بفرمایید، خیر نمی‌شود، بفرمایید.» که حتماً می‌بایستی فرمود. خودشان دو تلیکی بی‌قاشق سر می‌کشیدند و کمی هم از سینه مرغ با سیب‌زمینی بدون نان می‌خوردند. دسر هم انگور یا آلو زرد یا خربزه که با شرح بالا از منزل می‌آوردند. و آخر محاکمه تجدید نظر که سیگارشان کرده بودم، یک نصفه سیگار هم می‌دادم و می‌کشیدند.

در طی این ملاقات، جریانات روز ۲۸ مرداد و شب بعد و دستگیری‌شان را بیان داشتند که در دادگاه به تفصیل و تکرار اظهار کردند و به اقتضای اینکه خیلی خوش صحبت هستند به اروپا و تحصیلات و احمدآباد و زندان پیر چند گریزهایی می‌زدند.

آنچه مربوط به کار می‌شد اظهار داشتند: «خوب آقا، شما پرونده بازرسی و اظهارات مرا که شده پاکویس کنید و بدهید چند نسخه ماشین شود. خوب، ماشین نویس مطمئن دارید؟» گفتم: «باید با منصوره خانم صحبت کنم، ایشان ماشین تحریری دست‌وپا کنند با ماشین نویس مطمئن که در همان منزل ایشان تحت نظر خودم با شرافتیان - پیشکار سی‌وینج‌ساله دکتر مصدق که مورد اطمینان کامل بود - ماشین شود.» گفتند: «بسیار خوب، قانون را هم مطالعه کنید. از ادعای نامه هم رونویس کنید.» گفتم: «در روزنامه‌ها هست.» گفت: «بسیار خوب، روزنامه‌اش را تهیه کنید بیاورید مطالعه کنیم. من هم چیزهایی یادداشت کرده‌ام. بنشینیم ببینیم چه می‌شود کرد. خوب، آقا ما چقدر وقت داریم که بتوانیم لوائح خودمان را تهیه کنیم؟» عرض کردم: «روز ۱۹ قبولی و کالتم را اعلام داشته‌ام. روز ۱۹ به حساب نمی‌آید. از روز ۲۰ مهر تا ۱۰ روز بعد طبق قانون وقت داریم. به این ترتیب روز سی‌ام مهر باید آماده باشیم. اگر چند روز بعدی هم فرصت بود صرف رفع نواقص و تکمیل لوائح می‌کنیم.» گفت: «بلی، سعی کنیم هر چه زودتر کارمان تمام بشود. وقت زیادی هر چه باشد بهتر است. چون آقا، شخص یک چیزی می‌نویسد، فکری می‌کند. هر چه بماند رویش مجدداً فکر می‌شود تغییراتی اگر لازم شد داده می‌شود. کار با عجله خوب از آب در نمی‌آید باید همه جوانبش را دید. گاهی می‌شد چیزی می‌نوشتیم، نصیحت هم می‌کردم. بعد از بیست و چهار ساعت که مرور می‌دیدم باز نواقصی دارد. پس شما عجله کنید که وسایل کارمان فراهم شود، راستی آقا، یادداشت کنید... یادداشت کنید یک سرهنگ آموزگار برایم تهیه کنید. من یکی داشتم. همیشه در هر کلمه که شک می‌کردم به آن رجوع می‌کردم. همه چیزم را که برده‌اند. آن را هم برده‌اند. از همه اشیائیم فقط همین عینک به من رسید. آقا، امریکا که بودیم من یک سر صر می‌رضفانه رفتم. آنجا معاینه کاملی کردند. چشمم را هم دیدند. این عینک را بهم دادند. روز ۲۸ مرداد که از خانه خارج شدیم عینک ماند. در باشگاه افسران که بودم افسری آمد. از افسران محافظ باشگاه بود. نمی‌شناختم که بود. گفت: عینک شما را می‌دانم کجاست. حالا می‌آورم. رفت و آورد. حالا شما یک سرهنگ آموزگار برایم بگویید تهیه کنند.» فوراً یادداشت کردم. فرمودند: «دیگر چیزی فعلاً به نظرم نمی‌رسد. حالا آقا کی تشریف می‌آورند؟» عرض کردم: «مردا.» به سلامت خدا حافظی کردم و برگشتم.

از بازداشتگاه در حدود ساعت ۲ بعد از ظهر به منزل مراجعت نمودم و ساعت ۶ بعد از ظهر به ملاقات آقای

مهندس سیف‌الله معظمی وزیر پست و تلگراف دولت مصدق که در زندان عشرت‌آباد بود (با آقایان اقبال گرماتشاهی، سرهنگ اخگر، اصغر پارسا و مهندس احمد رضوی یک جا بودند) رفتم و احوالبررسی کردم و در صحبت خانواده به شهر مراجعت نمودم.

سفارشهای دکتر مصدق را به خانواده اش رساندم و برای ماشین تحریر و ماشین نویس صحبت شد. قرار شد آقای را که در موقع نخست‌وزیری ماشین نویس دفتر نخست‌وزیری دو منزلشان بود خیر کنند بیاید، و ماشین تحریر را هم از پارک هتل که متعلق به آقای دیبا برادر آقای دکتر مصدق است^{۱۹} بیاورند و در منزل آقای دکتر متین‌دفتری ماشین کنند. ترتیب کار به این شرح عملی گردید که هر روز ماشین سواری آقای دکتر متین‌دفتری ساعت ۱۴ به پارک‌هتل می‌رفت و ماشین تحریر را می‌آورد. ماشین نویس مزبور پس از پایان کار در بازرسی نخست‌وزیری یکسره به منزل دکتر متین‌دفتری می‌آمد و ناهار را آنجا صرف می‌کرد و به کار ماشین‌نویسی مشغول می‌شد تا هر ساعتی که کار بود یا می‌توانست کار کند؛ و صبح روز بعد ماشین تحریر را باز به پارک‌هتل می‌بردند.

آقای دکتر عبدالله معظمی که در اواخر دوره هفدهم مجلس شورای ملی به ریاست مجلس انتخاب شده بود، به اقتضای فرابت سببی که با پدر خانم داشت (و برادرش آقای مهندس سیف‌الله معظمی، باجناق اینجانب، که با دکتر مصدق دستگیر و پس از چندی آزاد و مجدداً دستگیر و زندانی شده بود) چند روز قبل از رفتنم به سبب عدم استعفا تقریباً به‌طور فهر در باطن و علی‌الظاهر برای دیدن شهر خود که هشت سال بود نرفته بود به گلیا بگان عزیمت کرده بود و در وقایع ۲۸-۲۵ مرداد در تهران حاضر نبود پس از حدوث وقایع، رئیس دولت جدید دکتر معظمی را کم‌وبیش تحت‌الحفظ به تهران آورده و در تهران تحت نظر قرار داده بود. دکتر معظمی در گیرودار بازپرسی آقای دکتر مصدق، و سپس در مرحله تعیین وکیل، با علاقه‌مندی کامل اوضاع را بررسی می‌کرد و در نظر داشت که وکیل مدافع تعیین شود که بتواند کمکهای قانونی بنماید و لوایحی تنظیم کند و به وسیله او به آقای دکتر مصدق برسانند. چنین شخصی را سراغ نداشتند. حتی در فکر تهیه لیست اسامی افسران و طبقه لیسانسیه حقوق بودند تا شاید به‌وسیله می‌توانند یکی از آنها را به آقای دکتر محمد مصدق معرفی نمایند و با اطمینان به آن افسر و طبقه لیسانسیه حقوق منظور خویش را انجام دهند. در این تلاشها بودند که یکمرتبه وکالت من مسجل شد و از نظر ایشان و علاقه‌مندان و طرفداران آقای دکتر محمد مصدق که مرا می‌شناختند بزرگترین موفقیت روز تلقی شد و خوش‌بینان آن را معجزه‌ای بیش نمی‌دانستند. از این رو بلافاصله دکتر معظمی که منزلش با دکتر علی و کیلی در خیابان سعدی، کوچه بدایعی یکجا بود تلفنی با من تماس گرفت و از ابراز خوشحالی خودداری نمی‌کرد. قرار شد همه روزه قبل از ساعت ۷ باعداد با اسم مستعار جلیلی یا هم مذاکره کنیم و ایشان را در جریان کارهای دکتر مصدق قرار دهیم. ایشان متعهد شدند که با چند نفر از قضات و وکلای برجسته دادگستری کمیونی تشکیل دهند و لوایحی برای مهاکمه تهیه نمایند.

پرونده بازپرسی آقای دکتر مصدق رونویس و ماشین شده بود. با دکتر معظمی قرار گذاشتم یک نسخه در اختیار ایشان قرار بدهم و به ایشان بگویم: «خود آقای دکتر یادداشتها و لوایحی تهیه نموده‌اند. شما نیز از لحاظ قانونی لایحه‌ای در و صلاحیت، هر چه مشروحتر و مفصلتر و هر چه سریعتر، تهیه نمایید تا با خود آقای دکتر مصدق مطالعه کنیم با قوانین ارتشی هم تطبیق بدهیم و هر چه سبک و اصلاح که لازم است به‌عمل آید نادر پایان مهلت مقرر یعنی ده